**نصیحت‌های پدرانه به**

**جوانان اسلام**

**تألیف:**

**دکتر یوسف القرضاوی**

**ترجمه:**

**فائز ابراهیم محمد**

**این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.**

www.aqeedeh.com

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **آدرس ايميل:** | |  | book@aqeedeh.com | | |
| **سايت‌هاى مفيد** | | | | |
| www.nourtv.net  www.sadaislam.com  www.islamhouse.com  www.bidary.net  www.tabesh.net  www.farsi.sunnionline.us  www.sunni-news.net www.mohtadeen.com  www.ijtehadat.com  www.islam411.com  www.videofarsi.com | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  www.ahlesonnat.com  www.isl.org.uk  www.islamtape.com  www.blestfamily.com  www.islamworldnews.com  www.islamage.com  www.islamwebpedia.com  www.islampp.com  www.videofarda.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مقدمة‌ مترجم‌ 3](#_Toc329939738)

[نصيحت‌هاي‌ پدرانه‌ به‌ جوانان‌ اسلام‌ 4](#_Toc329939739)

[به‌ سوي‌ مذاكرات‌ و گفتگوهاي‌ سازنده‌ 6](#_Toc329939740)

[به‌ تخصّصها احترام‌ بگذاريد 6](#_Toc329939741)

[راه‌ خداترسان‌ و افراد ميانه‌رو را برگيريد 12](#_Toc329939742)

[آسان‌ بگيريد و سخت‌گير نباشيد 16](#_Toc329939743)

[با روشي‌ نيكو و حكيمانه‌ دعوت‌ كنيد 20](#_Toc329939744)

[نكاتي‌ چند در آداب‌ دعوت‌ و گفتگو: 25](#_Toc329939745)

[با تودة‌ مردم‌ زندگي‌ كنيد 28](#_Toc329939746)

[نسبت‌ به‌ مسلمانان‌، حُسن‌ ظن‌ داشته‌ باشيد 36](#_Toc329939747)

مقدمة‌ مترجم‌

مقالة‌ مختصري‌ كه‌ در دست‌ داريد، ترجمة‌ فصل‌ چهارم‌ از كتاب‌ «الصحوة‌ الإسلامية‌ بين‌ الجحود والتطرف‌» «بيداري‌ اسلامي‌، بين‌ افراط‌ و تفريط‌« تأليف‌ «دكتر يوسف‌ القرضاوي‌» مي‌باشد.

در نظر داشتم‌ كه‌ اين‌ كتاب‌ را به‌ طور كامل‌ ترجمه‌ كنم‌، ولي‌ نظر به‌ اهميت‌ و ضرورت‌ محتواي‌ اين‌ فصل‌ چكيده‌ و مختصر ـ كه‌ شامل‌ نصايح‌ و سفارش‌هاي‌ بجا و كارشناسانه‌اي‌ براي‌ راهنمايي‌ و ارشاد جوانان‌ كم‌تجربة‌ مسلمان‌ مي‌باشد ـ علي‌رغم‌ بي‌تجربگي‌ام‌ در اين‌ كار، به‌ ترجمة‌ زودهنگام‌ آن‌ پرداختم‌ و اگر خدا بخواهد، ترجمة‌ كامل‌ آن‌ را نيز، متعاقباً براي‌ استفادة‌ عموم‌ علاقه‌مندان‌، چاپ‌ خواهم‌ كرد.

از خداوند توفيق‌ مي‌طلبيم‌ كه‌ نصايح‌ سودمند كتاب‌ را آويزة‌ گوش‌ قرار دهيم‌ و در حد توان‌، جهت‌ عمل‌كردن‌ به‌ آن‌ كوشا باشيم‌، شايد كه‌ هدايتي‌ در آن‌ واقع‌ شود.

﴿وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلۡحَقَّ وَهُوَ يَهۡدِي ٱلسَّبِيلَ﴾

**فائـز ابراهيـم‌ محمد**

**21 رمضان‌ 1419 (ﻫ . ق‌) ـ ساوه‌**

نصيحتهاي‌ پدرانه‌ به‌ جوانان‌ اسلام‌

در بحث‌ و مقالة‌ اخير خود كه‌ مجلة‌ «الأمة‌« در رمضان‌ سال‌ 1401 هجري‌، تحت‌ عنوان‌ «بيداري‌ جوانان‌ اسلامي‌» منتشر نمود، بعد از نشان‌دادن‌ و برشمردن‌ برخي‌ از نقاط‌ مثبت‌ و منفي‌ جوانان‌، در خاتمه‌، دو حقيقت‌ واضح‌ را مورد تأكيد قرار داده‌ام‌:

اول‌ اينكه‌: بازگشت‌ به‌ فطرت‌ و رجوع‌ به‌ اصل‌، پديده‌اي‌ است‌ درست‌ و طبيعي‌، و نشانه‌هاي‌ آن‌ كاملاً آشكار است‌.. اين‌ اصل‌ در سرزمين‌ ما، همان‌ «اسلام‌» است‌ كه‌ هرچند افراد كينه‌توز و فراري‌ و گمراه‌كننده‌، مردم‌ را از آن‌ فراري‌ دهند و گمراه‌ سازند، در ماهيت‌ آن‌ هيچ‌ تغييري‌ حاصل‌ نمي‌شود و اول‌ و آخرش‌ همان‌ خواهد بود؛ يعني‌ با اسلام‌ شروع‌ مي‌شود و با آن‌ هم‌ پايان‌ مي‌پذيرد، و هميشه‌ در ساعاتي‌ كه‌ مشكلات‌ و سختي‌ها، رنج‌ و گرفتاريها شديد مي‌شوند و رو به‌ فزوني‌ مي‌يابند، و راهها و بيراهه‌ها درهم‌ آميخته‌ و از هم‌ ناشناخته‌ مي‌شوند، و يأس‌ و نوميدي‌ بر وجودها غالب‌ مي‌گردد و... در اين‌ مواقع‌ بحراني‌ است‌ كه‌ مردم‌، هيچ‌ كس‌ و هيچ‌ چيزي‌ را به‌ جز دينشان‌ نمي‌يابند، و همگي‌ دوان‌دوان‌، با شتاب‌ هرچه‌ تمامتر به‌ سوي‌ آن‌ روي‌ مي‌آورند و به‌ آن‌ پناه‌ مي‌برند و از آن‌، روحي‌ قوي‌ و قوت‌ روح‌، زندگي‌ اميد بخش‌ و اميد زندگي‌، روشنايي‌ راه‌ و راه‌ روشن‌ و آشكار را مي‌طلبند.

جامعه‌هاي‌ ما، ورود راه‌حلها و قوانين‌ و روش‌هايي‌ را كه‌ از شرق‌ و غرب‌ به‌ آن‌ سرازير شده‌اند، تجربه‌ كرده‌ و همه‌ را به‌ كار برده‌ است‌. اما هرگز به‌ اهداف‌ مورد نظرش‌ در تزكيه‌ و پاكسازي‌ افراد، در پيشرفت‌ جامعه‌، در مسائل‌ دين‌ و دنيا، و حتي‌ در عمارت‌ و آباداني‌ دنيوي‌ هم‌ نرسيده‌ است‌ و نتيجه‌اي‌ جز ضعف‌ و سرافكندگي‌ و پراكندگي‌ به‌ بار نياورده‌اند.. آثار و نتايج‌ شومي‌ كه‌ امروز نيز كاملاً مشهود است‌!.

پس‌ اينكه‌ رأي‌ و نظر همة‌ مردم‌ در تمام‌ سرزمين‌هاي‌ اسلامي‌، فقط‌ به‌ وجود راه‌حلّ اسلامي‌ و تطبيق‌ و اجراي‌ شريعت‌ اسلامي‌ در تمام‌ شؤون‌ زندگي‌، برگشته‌ است‌ و همگي‌ خواهان‌ حكومت‌ اسلامي‌ هستند، و نيز اينكه‌، جوانان‌ در اين‌ زمينه‌، حالت‌ قدرت‌ و تندروي‌ به‌ خود گرفته‌اند و به‌ نرمي‌ و تعادل‌ سياسي‌، و به‌ سياستي‌ نرم‌ و آرام‌ ايمان‌ ندارند و بدان‌ رضايت‌ نشان‌ نمي‌دهند، چيز عجيبي‌ نيست‌.

ديگري‌ اينكه‌: پديدة‌ خشونت‌ و سخت‌گيري‌ كه‌ اين‌ جوانان‌ دارند، با خشونت‌ و تندي‌ معالجه‌ و با تهديد نيز مقابله‌ نمي‌شود؛ زيرا خشونت‌، چيزي‌ جز سخت‌گيري‌، و تهديد چيزي‌ جز اصرار و پافشاري‌ بر خشونت‌ به‌ بار نمي‌آورد؛ همچنان‌ كه‌ با تشكيك‌ و متّهم‌ساختن‌ همديگر نيز برطرف‌ نمي‌شود؛ زيرا هيچ‌ كس‌ نمي‌تواند در پاكي‌ و اخلاص‌ اين‌ جوانان‌، و راستي‌ و صداقت‌ آنها با خود و پروردگارشان‌، شك‌ و ترديد داشته‌ باشد.

بلكه‌ معالجه‌ و مداواي‌ حقيقي‌، تنها با نزديكي‌ آنها به‌ همديگر، حُسن‌تفاهم‌ در ديدگاهها و نظرياتشان‌، حُسن‌ظن‌ نسبت‌ به‌ نيت‌ها و موضع‌گيري‌هايشان‌، كوشش‌ براي‌ از ميان‌برداشتن‌ فاصله‌اي‌ كه‌ بين‌ آنها و جامعه‌اي‌ كه‌ در آن‌ زندگي‌ مي‌كنند، همچنين‌ با برگزاري‌ گفتگوهاي‌ علمي‌ به‌ طور نيكو و شايسته‌، صورت‌ مي‌گيرد.. تا جايي‌ كه‌ براي‌ همه‌، تمام‌ مفاهيم‌ و موضوعات‌، روشن‌ و تبيين‌ شوند و همة‌ شبهات‌ و ابهامات‌ برطرف‌، و موضع‌ نزاعات‌ و اختلافات‌ آزاد شوند و گروه‌ متّفق‌ بر چيزي‌، از گروه‌ مخالف‌ آن‌ مشخّص‌ شود.

به‌ سوي‌ مذاكرات‌ و گفتگوهاي‌ سازنده‌

در مسير اين‌ گفتگوها و مذاكرات‌، نصيحت‌ها و سفارش‌هايي‌ به‌ جوانان‌ تقديم‌ مي‌كنم‌ كه‌ اميدوارم‌ با اين‌ كار، غير از ذات‌ خداوند متعال‌ چيز ديگري‌ نخواسته‌ باشم‌..

همانگونه‌ كه‌ رسول‌ خداص به‌ ما آموخته‌ است‌: «دين‌، نصيحت‌ است‌؛ حال‌ چه‌ از طرف‌ خدا باشد، يا رسولش‌، يا كتابش‌، يا ائمة‌ مسلمين‌ و يا تودة‌ مردم‌».. همچنين‌ «مؤمن‌، آينة‌ مؤمن‌ است‌» و «توصيه‌ و سفارش‌ به‌ حق‌ و صبر، اسباب‌ و عوامل‌ نجات‌ و رهايي‌ از خسران‌ و زيانكاريهاي‌ دنيا و آخرت‌ هستند»..

قصد من‌ از اين‌ نصايح‌ و سفارش‌ها، قراردادن‌ چراغها و نشانه‌هايي‌ بر فراز راه‌ است‌ تا ما را به‌ هدف‌ خود راهنمايي‌ سازند و لغزش‌ و انحراف‌ از مسير، يا دور خود چرخيدن‌، و يا قدم‌گذاشتن‌ در جهتي‌ ديگر را از ما دور سازند:

به‌ تخصّصها احترام‌ بگذاريد

به‌ اين‌ جوانان‌ نصيحت‌ مي‌كنم‌ كه‌ اولاً:

به‌ تخصصها احترام‌ بگذارند؛ زيرا هر علمي‌، اهل‌ مخصوص‌ به‌ خودش‌ را دارد و هر فن و حرفه‌اي‌، مردان‌ خاصّ خويش‌ را داراست‌. پس‌ همانگونه‌ كه‌ يك‌ مهندس‌ نمي‌تواند در امور طب‌ و پزشكي‌، نظر دهد و فتوا صادر كند، و يك‌ پزشك‌ هم‌ مجاز نيست‌ در هر قانوني‌ حكم‌ كند و بلكه‌ بالاتر، يك‌ پزشك‌ متخصص‌ در رشته‌اي‌، نمي‌تواند ـ همينطوري‌ ـ در رشته‌اي‌ ديگر دخالت‌ كند، براي‌ علم‌ شريعت‌ نيز چنين‌ است‌ و شايسته‌ نيست‌ هر كس‌ كه‌ بخواهد، براي‌ مردم‌ فتوا صادر كند و دخالت‌ در علم‌ شريعت‌ را بر خود روا بدارد، با اين‌ ادعا كه‌ اسلام‌ به‌ گروه‌ خاصّي‌ منحصر نمي‌شود و برخلاف‌ ساير اديان‌، طبقه‌اي‌ به‌ نام‌ «رجال‌ دين‌» را قبول‌ ندارد و نمي‌شناسد.

آري‌! اين‌ درست‌ است‌ كه‌ اسلام‌ طبقة‌ «رجال‌ دين‌» را هرگز به‌ رسميت‌ نمي‌شناسد، اما دانشمندان‌ و علمايي‌ را مي‌شناسد كه‌ در دين‌ تخصّص‌ دارند.. همان‌ كساني‌ كه‌ قرآن‌ كريم‌ به‌ آنها چنين‌ اشاره‌ مي‌كند:

﴿فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ﴾ [التوبة: 122].

«بايد كه‌ از هر قوم‌ و قبيله‌اي‌، عده‌اي‌ بروند (و در تحصيل‌ علوم‌ ديني‌ تلاش‌ كنند) تا به‌ تعليمات‌ ديني‌ آشنا و مهارت‌ به‌ هم‌ رسانند، و هنگامي‌ كه‌ به‌ سوي‌ قوم‌ و قبيلة‌ خود برگشتند به‌ تعليم‌ مردمان‌ بپردازند و ارشادشان‌ كنند و) آنان‌ را (از مخالفت‌ فرمان‌ خدا) بترسانند تا (خويشتن‌ را از عذاب‌ و عقاب‌ خدا برحذر دارند و از گمراهي‌ و ضلالت‌) خودداري‌ كنند».

«قرآن‌» و «سنّت‌» به‌ ما مي‌آموزند آنچه‌ را كه‌ نمي‌دانيم‌، از اهل‌ آن‌، يعني‌ دانشمندان‌ و علمايي‌ كه‌ فرزانه‌ و خبره‌اند، بپرسيم‌:

﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾

«از اهل‌ علم‌ و آگاهي‌ بپرسيد، اگر چنانچه‌ نمي‌دانيد».

﴿وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُم﴾ [النساء: 83].

«اگر آن‌ را به‌ پيامبر و حكّام‌ واگذار كنند، كساني‌ آن‌ را خواهند دانست‌ كه‌ اهل‌ حلّ و عقدند و آن‌ را درك‌ و فهم‌ مي‌كنند».

﴿فَسۡ‍َٔلۡ بِهِۦ خَبِيرٗا﴾ [ الفرقان: 59].

«از شخص‌ بسيار آگاه‌ و فرزانه‌ بپرس‌».

﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ﴾ [فاطر: 14].

«و هيچ‌كس‌ مثل‌ (خداوند آگاه‌ و دانا)، تو را باخبر نمي‌سازد».

رسول‌ خداص در مورد آن‌ شخصي‌ كه‌ سرش‌ زخمي‌ شده‌ بود، و بعضي‌ از مردم‌ به‌ وجوب‌ غسل‌، با وجود جراحتش‌ فتوا دادند و بعد از غسل‌ جان‌ سپرد، چنين‌ فرمود:

«او را كشتند، خدا آنها را بكشد! چرا زماني‌ كه‌ نمي‌دانستند، نپرسيدند؟ بدانيد كه‌ درمان‌ جهل‌ و ناداني‌، تنها سؤال‌ و پرسش‌ است‌».

زماني‌ كه‌ مي‌بينيم‌ بعضي‌ به‌ خود جرأت‌ مي‌دهند و در قضايا و مسائل‌ مهم‌، بدون‌ اينكه‌ اهليت‌ و صلاحيتي‌ در اين‌ كار داشته‌ باشند، فتوا مي‌دهند و حكم‌ صادر مي‌كنند، ترس‌ سراپاي‌ وجودم‌ را فرامي‌گيرد!.

تمام‌ علماي‌ قديم‌ و جديد، با اين‌ كار مخالف‌ بوده‌اند، و چه‌ بسا اين‌ افراد، گاهي‌ پا را فراتر نهاده‌ و ديگران‌ را نادان‌ و جاهل‌ مي‌خوانند؛ زيرا خود را ـ با خيال‌ خودشان‌ ـ مقلّد نمي‌شمارند و حق خود مي‌دانند كه‌ اجتهاد كنند؛ البته‌ اين‌ درست‌ است‌ كه‌ باب‌ اجتهاد براي‌ همه‌ باز است‌، اما بايد بدانند كه‌ اجتهاد شرايطي‌ دارد كه‌ هيچ‌ يك‌ از آنها، اين‌ شرايط‌ را دارا نيستند!.

علماء و محقّقين‌ گذشته‌، بر بعضي‌ از علماي‌ هم‌عصر خويش‌ كه‌ در فتوادادن‌، متهورانه‌ و بدون‌ تأمل‌ و تدبر كافي‌، شتاب‌ به‌ خرج‌ مي‌دادند، خُرده‌ و ايراد گرفته‌ و عيبجويي‌ نموده‌اند؛ مثلاً گفته‌اند: «يكي‌ از آنها در مسئله‌اي‌، فتوايي‌ داده‌ است‌ كه‌ اگر براي‌ عمر  گفته‌ مي‌شد، به‌ خاطر آن‌، تمام‌ اهل‌ بدر را جمع‌ مي‌كرد!».. همچنين‌ گفته‌ شده‌ است‌: «نترس‌ترين‌ و شجاعترين‌ شما در برابر فتوا، باجرأت‌ترين‌ و شجاعترين‌ شما در برابر آتش‌ است‌!».

خلفاي‌ راشدين‌ - با وجود اينكه‌ خداوند به‌ آنها گشادگي‌ و سعة‌ علم‌ داده‌ بود - هر گاه‌ كه‌ با مسائل‌ و مشكلاتي‌ روبه‌رو مي‌شدند، علماء و فضلاي‌ صحابه‌ را جمع‌ كرده‌ و با آنها مشورت‌ مي‌كردند، و با نظريه‌ و رأيشان‌ راهيابي‌ مي‌گشتند و راه‌ صواب‌ و بهتر را انتخاب‌ مي‌كردند.. اصلاً از همين‌ فتواها و آراي‌ دسته‌جمعي‌ بود كه‌ «اجماع‌» در آن‌ عصر شكل‌ گرفت‌.

حتّي‌ بعضي‌ از آنان‌، از فتوادادن‌ خودداري‌ مي‌كردند. نه‌ جواب‌ مي‌دادند و نه‌ به‌ ديگري‌ مي‌سپردند، بلكه‌ مي‌گفتند: «نمي‌دانم‌!».

«عتبة‌بن‌ مسلم‌» گفته‌ است‌: «من‌ با إبن‌عمر، سي‌ و چهار ماه‌ هم‌صحبت‌ بودم‌، اما در جواب‌ بيشتر آنچه‌ كه‌ از او پرسيده‌ مي‌شد، مي‌گفت‌: «نمي‌دانم‌!».

«إبن‌ أبي‌ليلي‌» نيز گفته‌ است‌: «من‌، صد و بيست‌ نفر از انصار را ديده‌ و درك‌ نموده‌ام‌؛ هرگاه‌ مسئله‌اي‌ از يكي‌ پرسيده‌ مي‌شد، آن‌ را به‌ ديگري‌ ارجاع‌ مي‌داد، و آن‌ نيز به‌ كسي‌ ديگر، تا جايي‌ كه‌ به‌ همان‌ نفر اولي‌ برمي‌گشت‌ و بين‌ آنها كسي‌ پيدا نمي‌شد كه‌ حديثي‌ را بازگو كند، يا سؤالي‌ را جواب‌ دهد، مگر اينكه‌ همواره‌ دوست‌ داشت‌، برادرش‌ پيش‌قدم‌ شود و آن‌ را به‌ او واگذار نمايد».

«عطاءبن‌ سائب‌» نيز گفته‌ است‌: «افراد زيادي‌ را ديده‌ام‌ كه‌ اگر كسي‌ از آنها دربارة‌ چيزي‌ سؤالي‌ مي‌كرد، به‌ هنگام‌ پاسخ‌گفتن‌، حرف‌ مي‌زد در حالي‌ كه‌ تمام‌ اندامش‌ مي‌لرزيد!».

و اگر كمي‌ جلوتر بياييم‌ و به‌ تابعين‌ برسيم‌ و به‌ آنها نيز نظري‌ افكنيم‌، سرور و فقيه‌ترين‌ آنها، «سعيدبن‌ مسيب‌» را مي‌يابيم‌ كه‌ هرگز به‌ فتوا نزديك‌ نمي‌شد و جوابي‌ نمي‌داد، مگر اينكه‌ مي‌گفت‌: «پروردگارا! مرا سالم‌ بدار، و ديگران‌ را نيز از من‌ سالم‌ نگه‌دار!».

و بعد از تابعين‌، ائمة‌ مذاهبي‌ را ـ كه‌ هم‌اكنون‌ نيز از آنها پيروي‌ مي‌شود ـ مي‌يابيم‌ كه‌ اگر در مسئله‌اي‌ خير و صلاحي‌ نمي‌ديدند، به‌ هيچوجه‌ تكبر نمي‌ورزيدند و از گفتن‌ كلمة‌ «نمي‌دانم‌» ابايي‌ نداشتند. در بين‌ آنها، «مالك‌» در اين‌ مورد از همه‌ شديدتر و سرسخت‌تر بود. او مي‌گفت‌: «هر كس‌ در مورد مسئله‌اي‌ سؤالي‌ كند، شايسته‌ است‌ قبل‌ از اينكه‌ جوابي‌ دهد، خود را با بهشت‌ و آتش‌ جهنم‌ روبه‌رو كند، و ببيند چگونه‌ مي‌تواند خود را از عذاب‌ آخرت‌ خلاص‌ نمايد، آنگاه‌ به‌ آن‌ پاسخ‌ گويد».

«إبن‌ قاسم‌» گفته‌ نيز است‌: «از مالك‌ شنيدم‌ كه‌ مي‌گفت‌: من‌ در مورد مسئله‌اي‌، حدود چند ده‌ سالي‌ فكر كردم‌، ولي‌ تاكنون‌ با هيچ‌ رأيي‌ توافق‌ نكرده‌ و هيچ‌ حكمي‌ درباره‌اش‌ صادر نكرده‌ام‌».

«إبن‌ مهدي‌» نيز از او شنيده‌ كه‌ مي‌گفت‌: «گاهي‌ با مسئله‌اي‌ مواجه‌ مي‌شدم‌ و به‌ خاطر آن‌، يك‌ سال‌ تمام‌، شبها نمي‌خوابيدم‌!».

«مصعب‌» نيز گفته‌ است‌: «پدرم‌ مرا براي‌ مسئله‌اي‌ نزد مالك‌ فرستاد و صاحب‌ آن‌ سؤال‌ نيز با من‌ بود، و او ماجرايش‌ را براي‌ مالك‌ بازگو كرد و سؤالش‌ را پرسيد، اما مالك‌ در جواب‌ گفت‌: در اين‌ مورد، جواب‌ خوب‌ و قانع‌كننده‌اي‌ ندارم‌، برويد و از اهل‌ علم‌ بپرسيد!».

«إبن‌ أبي‌إحسان‌» نيز گفته‌ است‌: «از مالك‌، بيست‌ و دو مسئله‌ پرسيده‌ شد، اما به‌ جز دو سؤال‌، هيچ‌ جوابي‌ نداد؛ آن‌ هم‌ بعد از اينكه‌ چندين‌ مرتبه‌ ذكر «لا حول‌ و لا قوة‌ إلا باللّه‌ « را تكرار نمود!».

ناگفته‌ نماند، من‌ با اين‌ سخنان‌ نمي‌خواهم‌ مانع‌ درس‌خواندن‌ و تعليم‌ و تعلّم‌ جوانان‌ مسلمان‌ شوم‌؛ زيرا طلب‌ علم‌، بر هر كسي‌ واجب‌ است‌ و بايستي‌ از گهواره‌ تا گور، پايدار و مطلوب‌ بماند، بلكه‌ مي‌خواهم‌ بگويم‌: مسلّماً آنها هرچقدر هم‌ با درس‌ و مطالعه‌ سر و كار داشته‌ باشند، باز هم‌ در احتياج‌ به‌ اهل‌ علم‌ و تخصّص‌ خواهند ماند، و نيز اينكه‌ براي‌ علم‌ شريعت‌، ابزار و وسايلي‌ است‌ كه‌ نتوانسته‌اند به‌ آنها دست‌ يابند. همچنين‌ داراي‌ اصولي‌ است‌ كه‌ به‌ خوبي‌ آنها را نشناخته‌ و فرانگرفته‌اند، و نيز داراي‌ فروع‌ و مسائل‌ جانبي‌ است‌ كه‌ اوقات‌ و اعمالشان‌ به‌ آنان‌ فرصت‌ نمي‌دهد كه‌ تمام‌ تلاش‌ و كوشش‌ خود را صرف‌ آن‌ كنند، و هركس‌ به‌ كار خود مشغول‌ است‌ و براي‌ كاري‌ كه‌ برايش‌ خلق‌ شده‌، درست‌ و آماده‌ گشته‌ است‌.

من‌ نمي‌گويم‌ كه‌ اين‌ جوانان‌، دانشگاههايشان‌ را اعم از دانشگاه‌هاي‌ نظري‌ و علمي‌، همچون‌: ادبيات‌، اقتصاد، پزشكي‌، فنّي‌ و مهندسي‌، جهت‌ پرداختن‌ به‌ درسهاي‌ ديني‌ و علوم‌ شريعت‌ ترك‌ كنند؛ آن‌ هم‌ بعد از اينكه‌ دوره‌اي‌ از تخصّص‌ خود را تمام‌ كرده‌اند و چند سالي‌ را در دانشگاهها گذرانده‌اند، و حتّي‌ داراي‌ نمرات‌ بالا و امتيازات‌ خوبي‌ در رشته‌هايشان‌ بوده‌اند. آنها نمي‌دانند يا خود را به‌ ناداني‌ مي‌زنند كه‌ طلب‌ اين‌ علوم‌ - بلكه‌ به‌ دست‌آوردن‌ نمرات‌ و درجاتي‌ بالا و برتر در اين‌ رشته‌ها - بر هر مسلماني‌ واجب‌ كفايي‌ است‌. آنها نمي‌دانند كه‌ مسابقة‌ بين‌ آنها و مخالفين‌ و دشمنانشان‌ در اين‌ رشته‌ها به‌ اوج‌ خود رسيده‌ است‌، و هركس‌ نيتي‌ پاك‌ داشته‌ باشد، در طلب‌ اين‌ علوم‌ دنيوي‌ و تعمق‌ در آن‌، در حقيقت‌ در عبادت‌ و جهاد به‌ سر برده‌ است‌.

موقعي‌ كه‌ رسول‌ خداص مبعوث‌ گرديد، هر يك‌ از صحابة‌ كرام‌ براي‌ خود حرفه‌ و شغلي‌ داشت‌ كه‌ از طريق‌ آن‌ كسب‌ روزي‌ و معاش‌ مي‌كرد، و همه‌ را آزاد گذاشت‌ كه‌ در شغلهايشان‌ بمانند و هرگز خواستار آن‌ نشد كه‌ از كارشان‌ دست‌ بردارند و تمام‌ هم و غم و كوشش‌ خود را ـ صرفاً ـ در تعليم‌ و دعوت‌ و تبيلغ‌ اسلام‌ منحصر كنند؛ مگر اينكه‌ كسي‌ براي‌ كاري‌ مهم و بزرگي‌ خواسته‌ مي‌شد، كه‌ البته‌ در آن‌ موقع‌ بر او واجب‌ مي‌گرديد كه‌ خود را براي‌ قيام‌ و انجام‌ هر چه‌ بهتر آن‌، آماده‌ و وادار سازد.

چيزي‌ كه‌ مرا بيش‌ از اين‌ مي‌ترساند، شهوات‌ دروني‌ است‌ كه‌ به‌ دنبال‌ اين‌ تغييرات‌، يعني‌ تغيير درس‌ و رشته‌ ظاهر مي‌شوند و تنها براي‌ خودنمايي‌ و رياست‌ و كسب‌ مقام‌ باشد و باعث‌ شود كه‌ در صدر مجالس‌ و حلقات‌ بنشينند و خود را برتر و بالاتر از همه‌ بپندارند. چه‌ بسا صاحبان‌ اين‌ شهوات‌ در وجود خود، اصلاً آن‌ را احساس‌ نكنند و متوجة‌ آن‌ نشوند، اما در اعماق‌ درونشان‌ مسكن‌ گزيده‌ و ريشه‌ دوانيده‌ است‌. در اين‌ صورت‌، وجودشان‌ به‌ يك‌ بازنگري‌ و بازرسي‌ دقيق‌ احتياج‌ دارد؛ زيرا نفس‌ سركش‌، طبيعتاً هميشه‌ به‌ شهوات‌ گرايش‌ دارد و زشتيها را تزيين‌ كرده‌ و مردم‌ را شديداً به‌ بديها فرامي‌خواند. همچنين‌ راههاي‌ غامض‌ و پيچيده‌اي‌ كه‌ شيطان‌ مي‌تواند از طريق‌ آن‌ به‌ درون‌ انسان‌ نفوذ پيدا كند، بسيار و پراكنده‌اند. بدين‌ ترتيب‌، كسي‌ موفّق‌ است‌ كه‌ بر سر دوراهي‌ بايستد و قبل‌ از گام‌گذاشتن‌ در آن‌، اهداف‌ و نيتها و اقدامات‌ خود را بررسي‌ كند و از خود بپرسد: آيا اين‌ براي‌ دنياست‌ يا براي‌ آخرت‌؟! آيا اين‌ براي‌ خداست‌ يا براي‌ مردم‌؟! تا خود را فريب‌ ندهد و راه‌ روشن‌ و آشكار پروردگارش‌ را دنبال‌ كند و به‌ پايان‌ برساند.

﴿وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ [آل‌عمران: 101].

«و هركس‌ به‌ خدا تمسك‌ جويد، بدون‌ شك‌ به‌ راه‌ راست‌ و درستي‌ رهنمود شده‌ است».

راه‌ خداترسان‌ و افراد ميانه‌رو را برگيريد

زماني‌ كه‌ فهميديم‌ هر علمي‌، مردان‌ و اهل‌ ويژه‌اش‌ را داراست‌، پس‌ نصيحت‌ بعدي‌ من‌ به‌ جوانان‌ مسلمان‌ اين‌ است‌ كه‌ ثانياً:

علوم‌ ديني‌ و شريعت‌ را از علماي‌ متعمد و مطمئنّي‌ دريافت‌ كنند كه‌ «علم‌» و «تقوا» و «اعتدال‌»، در آنها با هم‌ جمع‌ شده‌ و هيچگونه‌ فاصله‌اي‌ بينشان‌ وجود نداشته‌ باشد.

پايه‌ و اساس‌ علوم‌ شريعت‌ عبارت‌ است‌ از: «كتاب‌» و «سنّت‌».. وليكن‌ هركس‌ بخواهد آن‌ دو را درك‌ كند و بفهمد، به‌ هيچوجه‌ از تفسير مفسران‌، شرحِ شارحان‌، و فقه‌ فقهاء بي‌نياز نمي‌شود؛ زيرا آنها كساني‌ هستند كه‌ هر كدام‌ به‌ نوعي‌ به‌ كتاب‌ و سنّت‌ خدمت‌ كرده‌ و اصول‌ و فروعش‌ را به‌ خوبي‌ در جايگاه‌ واقعي‌شان‌ قرار داده‌ و درهم‌ نياميخته‌ و برايمان‌ ميراث‌ بزرگي‌ برجاي‌ نهاده‌اند كه‌ هيچ‌ كس‌ با آن‌، جز افراد مغرور و نادان‌، به‌ مخالفت‌ و انكار نپرداخته‌ است‌.

كسي‌ كه‌ مدعي‌ علم‌ كتاب‌ و سنّت‌ است‌، در حالي‌ كه‌ به‌ علماي‌ امت‌ طعنه‌ زده‌ و عيبجويي‌ مي‌كند، نمي‌توان‌ او را در تعاليم‌ ديني‌ مورد اطمينان‌ و اعتماد قرار داد، و كسي‌ كه‌ به‌ جاي‌ قرآن‌ و حديث‌، از علماء و كتاب‌هايي‌ استفاده‌ مي‌كند كه‌ سست‌ و متروكند و داراي‌ دلايلي‌ غيرمستعمل‌ و بي‌اساس‌ هستند، به‌ تحقيق‌ اصل‌ دين‌ و مصدر قوانين‌ و تشريع‌ را مُهمل‌ و بيكار گذاشته‌ و بدون‌ استفاده‌ رها كرده‌ است‌.

در بين‌ علماي‌ ديني‌، افراد زيادي‌ پيدا مي‌شوند كه‌ در يكي‌ از شاخه‌هاي‌ فرهنگ‌ و معارف‌ اسلامي‌ (همچون‌ علوم‌ تاريخي‌، فلسفه‌ و يا تصوف‌ و...) تخصّص‌ دارند، اما هيچگاه‌ خود مستقيماً با كتاب‌ و سنّت‌ پيوندي‌ برقرار نكرده‌ و با آنها - به‌ طور مستقيم‌ -سر و كار ندارند.

هر يك‌ از اين‌ افراد بايستي‌ در امور و كارهاي‌ مخصوص‌ به‌ خود به‌ خدمت‌ گرفته‌ شوند، و نبايد به‌ آنها براي‌ فتوا و صدور احكام‌ اعتماد كرد؛ زيرا اهل‌ آن‌ نيستند و صلاحيت‌ آن‌ را ندارند كه‌ علم‌ شريعت‌ را از آنان‌ دريافت‌ كنند.

همچنين‌ بينشان‌ كساني‌ هستند كه‌ با هنر و فن بيان‌ و دعوت‌ و تبليغ‌ و سخنراني‌، به‌ خوبي‌ آشنا و مسلّط‌ هستند و قدرت‌ نفوذ كلام‌ را هم‌ دارند و بر شنوندگان‌ نيز، تأثير مي‌گذارند و حتّي‌ دلهاي‌ تك‌تكشان‌ را به‌ لرزه‌ درمي‌آورند و تكان‌ مي‌دهند، اما در اينجا نبايد اشتباه‌ كرد؛ چون‌ اين‌ بدان‌ معني‌ نيست‌ كه‌ آنها اهل‌ علم‌ و تحقيق‌ هم‌ هستند و آنچه‌ را كه‌ مي‌گويند، از روي‌ تحقيق‌ مي‌گويند و چيز راست‌ و ثابتي‌ را ارائه‌ مي‌دهند، بلكه‌ بيشتر آنچه‌ مي‌گويند، سخناني‌ درهم‌آميخته‌ از فاسد و محكم‌، بي‌ارزش‌ و استوار، درست‌ و نادرست‌، اصيل‌ و دخيل‌، خرافه‌ و حقيقت‌ و... مي‌باشد، و اكثر اين‌ مسائل‌، بر آنان‌ مشتبه‌ است‌ و بدين‌ صورت‌، بدون‌ علم‌ و آگاهي‌ فتوا مي‌دهند و مردم‌ را گمراه‌ كرده‌ و خود نيز گمراه‌ مي‌شوند و نتيجتاً با اين‌ كارشان‌، مراتب‌ و درجات‌ را نيز درهم‌ مي‌آميزند؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ كوچك‌ را بزرگ‌، بزرگ‌ را كوچك‌، ساده‌ را سخت‌ و سخت‌ را ساده‌ جلوه‌ مي‌دهند، و شنوندگاني‌ كه‌ مورد تأثير سخنانشان‌ واقع‌ مي‌شوند، به‌ حُسن‌ اسلوب‌ و روش‌ و سحر و افسون‌ گفتارشان‌ اعتقاد پيدا مي‌كنند: سخنان‌ و اندرزهايشان‌ چه‌ نيكوست‌!! چه‌ خوب‌ است‌ آنها را برگيريم‌ و بشنويم‌ و حفظ‌ كنيم‌!!.

البته‌ اينكه‌ وعظ‌ و سخنراني‌، خود يك‌ فن و هنر است‌ و فقه‌ و تحقيق‌، فن و هنري‌ ديگر، بركسي‌ پوشيده‌ نيست‌؛ اما اين‌ هرگز درست‌ نيست‌ كه‌ اگر كسي‌ بتواند يكي‌ را به‌ زيبايي‌ انجام‌ دهد، بنابراين‌ ديگري‌ را هم‌ به‌ خوبي‌ ادا مي‌كند!.

همچنين‌، علم‌ هيچ‌ عالمي‌ پذيرفته‌ نمي‌شود، مگر اينكه‌ با عمل‌ به‌ آن‌ همراه‌ شود.. و به‌ عبارت‌ ديگر: در هر كسي‌ كه‌ ادعاي‌ عالم‌بودن‌ را مي‌كند، «علم‌» و «عمل‌» بايستي‌ در او يكجا جمع‌ باشند. اين‌ همان‌ چيزي‌ است‌ كه‌ ما از آن‌ به‌ «ورع‌» و «تقوا» تعبير مي‌كنيم‌. تقوايي‌ كه‌ اساس‌ آن‌ ترس‌ از خداوند - متعال‌ - است‌، و ترس‌ كه‌ ثمرة‌ علم‌ حقيقي‌ و راستين‌ مي‌باشد:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ﴾ [فاطر: 28].

«تنها بندگان‌ عالم‌ و دانشمند، از خدا ترس‌ آميخته‌ با تعظيم‌ دارند».

اين‌ همان‌ ترس‌ و خشيت‌ است‌ كه‌ عالم‌ را از اينكه‌ گفتار و سخنانش‌ را بدون‌ علم‌ و آگاهي‌ به‌ خدا نسبت‌ دهد، بازمي‌دارد و نمي‌گذارد علمش‌ را در خدمت‌ نظام‌ و سلطه‌اي‌ ديگر - غير از نظام‌ اسلام‌ و سلطة‌ الهي‌ - محدود كند و دينش‌ را به‌ دنيا بفروشد!.

سومين‌ صفتي‌ كه‌ بايستي‌ در اين‌ عصر، در وجود كسي‌ كه‌ از او علم‌ اخذ و دريافت‌ مي‌شود، نهفته‌ باشد و در كنار دو صفت‌ پيشين‌ قرار گيرد، «اعتدال‌ و ميانه‌روي‌» است‌. صفتي‌ كه‌ فقط‌ مخصوص‌ دين‌ اسلام‌ است‌ و اديان‌ ديگر فاقد آنند. ما در اين‌ عصر، دو گروه‌ متضادي‌ را كه‌ در دو نقطة‌ مقابل‌ هم‌ قرار گرفته‌اند و از منتسبين‌ به‌ علم‌ هم‌ هستند، مي‌شناسيم‌: يكي‌ «افراطي‌ها» و ديگري‌ «تفريط‌كنندگان‌»، يا «غلوكنندگان‌» و «دوري‌گزيدگان‌»، و همچنانكه‌ «حسن‌ بصري‌» گفته‌ است‌: «اين‌ دين‌، بين‌ غلوكنندگان‌ در آن‌ و دوري‌گزيدگان‌ از آن‌، ضايع‌ و تباه‌ مي‌شود!».

در بين‌ آنان‌ كساني‌ را مي‌يابيم‌ كه‌ تا جايي‌ پيش‌ مي‌روند كه‌ بر مردم‌ همه‌ چيز را حرام‌ مي‌كنند، و در مقابل‌، كساني‌ پيدا مي‌شوند كه‌ همه‌ چيز را مباح‌ مي‌پندارند!.

و نيز افرادي‌ را مي‌بينيم‌ كه‌ باب‌ اجتهاد را به‌ طور كلّي‌ مي‌بندند و تقليد از عين‌ مذاهب‌ را واجب‌ مي‌دانند، و در نقطه‌اي‌ ديگر با افرادي‌ مواجه‌ مي‌شويم‌ كه‌ از همة‌ مذاهب‌ عيبجويي‌ كرده‌ و اجتهاداتشان‌ را به‌ ديوار مي‌كوبند!.

همچنين‌ درميانشان‌ افراد ديگري‌ يافت‌ مي‌شوند كه‌ فقط‌ متمسك‌ به‌ ظاهر نصوص‌ هستند، بدون‌ اينكه‌ به‌ مقاصد و محتواي‌ آن‌ نظر كنند و قواعدش‌ را رعايت‌ نمايند، و در برابرشان‌ تأويل‌كنندگاني‌ را مي‌بينيم‌ كه‌ نصوص‌ را اين‌ دست‌ و آن‌ دست‌ مي‌كنند و از آن‌، خمير نرم‌ و شكل‌پذيري‌ مي‌سازند و به‌ هر شكل‌ از معاني‌ و مضاميني‌ كه‌ بخواهند، درمي‌آورند!.

و اما گروه‌ مطلوب‌ و مورد اطمينان‌، گروه‌ وسطي‌ و معتدل‌ آنهاست‌. گروهي‌ كه‌ بين‌ عقلي‌ كه‌ سالم‌ و عالم‌ باشد و قلبي‌ كه‌ خاشع‌ و خداترس‌ است‌، جدايي‌ نمي‌افكنند و بين‌ واجب‌ مورد نظر و وضع‌ موجود و واقع‌ زندگي‌، سازگاري‌ برقرار نموده‌ و آنها را اصلاح‌ و با هم‌ جمع‌ مي‌كنند، و بين‌ آرزوهاي‌ خواص‌ و رنجها و دردهاي‌ عوام‌ نيز، تميز قائلند و قلمرو اختيارات‌ خود را همراه‌ با وسعت‌ و حدود احكام‌ و ضرورياتش‌ را به‌ خوبي‌ مي‌دانند و تساهل‌ و آسانگيري‌، آنها را به‌ از بين‌بردن‌ موانع‌ و فواصل‌ بين‌ حلال‌ و حرام‌، وادار نمي‌سازد. همچنين‌ احتياط‌ و محكم‌كاري‌، آنها را به‌ تشدد و سختگيري‌ بر بندگان‌ خدا وانمي‌دارد.

خداوند، پيشواي‌ حديث‌ و فقه‌ و تقوا، «سفيان‌ ثوري‌» را رحمت‌ كند، آنگاه‌ كه‌ گفت‌: «آن‌ علمي‌ كه‌ آسانگير و تخفيف‌دهنده‌ است‌، تنها اهل‌ ثقه‌ آن‌ را مي‌دانند؛ زيرا همه‌ كس‌، علم‌ تشديد و سخت‌گيري‌ را خوب‌ و نيكو مي‌پندارند!!».

آسان‌ بگيريد و سخت‌گير نباشيد

نصيحت‌ بعدي‌ من‌ به‌ اين‌ جوانان‌ اين‌ است‌ كه‌ ثالثاً:

از سختگيري‌ و غلو خودداري‌ كنند، و خصوصاً با عوام‌ مردم‌ كه‌ نمي‌توانند همانند خواص‌ - يعني‌ اهل‌ ورع‌ و تقوا - باشند، جانب‌ آسان‌گيري‌ و ميانه‌روي‌ را پيش‌ گيرند.

چه‌ ايرادي‌ دارد كه‌ شخص‌ مسلمان‌ در مسئله‌اي‌ يا در همة‌ مسائل‌، راهي‌ را كه‌ به‌ احتياط‌ نزديكتر و از عيب‌ و نقص‌ دورتر است‌، پيش‌ بگيرد.. البته‌ نبايد طوري‌ شود كه‌ هميشه‌ راه‌ آسانتر را ترك‌ كند و دائماً راه‌ احتياط‌ را برگيرد؛ چون‌ در اين‌ صورت‌، دين‌ «مجموعه‌اي‌ از احتياطات‌» خواهد شد كه‌ جز شدت‌ و سختگيري‌، ثمره‌اي‌ ديگر به‌ دنبال‌ نخواهد داشت‌، در حالي‌ كه‌ خداوند براي‌ بندگانش‌، هميشه‌ آسايش‌ و گشايش‌ مي‌خواهد.

هركس‌ به‌ نصوص‌ قرآن‌ و سنّت‌ و رهنمودهاي‌ پيامبرص و اصحاب‌ كرامش‌ نظري‌ افكند، آنها را پيوسته‌ دعوت‌كنندة‌ به‌ آسان‌گيري‌ و دفع‌كنندة‌ فشار و تنگي‌ مي‌يابد، و مي‌فهمد كه‌ ايشان‌ بر بندگان‌ خدا، مشكل‌پسند و سخت‌گير نبوده‌اند.

در اين‌ مورد، از قرآن‌ كريم‌ همين‌ آيات‌ ما را كافي‌ است‌ كه‌ بعد از آيات‌ «روزه‌» مي‌فرمايد:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: 185].

«خداوند آسايش‌ شما را مي‌خواهد و خواهان‌ زحمت‌ و سختي‌ شما نيست‌».

و در آيات‌ «طهارت‌» و «وضو» مي‌فرمايد:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ﴾ [المائدة: 6].

«خداوند نمي‌خواهد شما را به‌ تنگ‌ آورد و به‌ مشقّت‌ اندازد».

و به‌ دنبال‌ آيات‌ «نكاح‌» مي‌فرمايد:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا ٢﴾ [النساء: 28].

«خداوند مي‌خواهد (با وضع‌ احكام‌ سهل‌ و ساده‌) كار را بر شما آسان‌ كند (چراكه‌ مي‌داند انسان‌ در برابر غرايز و اميال‌ خود، ناتوان‌ است‌) و انسان‌ ضعيف‌ آفريده‌ شده‌ است‌».

و در آيات‌ «قصاص‌»، بعد از اجازة‌ عفو و صلح‌ و آرامش‌ در آن‌ مي‌فرمايد:

﴿ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞ﴾ [البقرة: 178].

«اين‌ تخفيف‌ و رحمتي‌ است‌ از سوي‌ پروردگارتان‌».

از سنّت‌ نيز، همين‌ مقدار احاديث‌ برايمان‌ كافي‌ است‌ كه‌:

إبن‌ عباس‌ از رسول‌ خداص روايت‌ كرده‌ است‌: «شما را از غلو در دين‌ خدا برحذر مي‌كنم‌. همانا كساني‌ كه‌ قبل‌ از شما بودند، به‌ خاطر غلو در دين‌ هلاك‌ شدند».

إبن‌مسعود‌ نيز روايت‌ مي‌كند كه‌ فرمود: «سختگيران‌ و مشكل‌پسندان‌ هلاك‌ شدند، و اين‌ را سه‌ بار تكرار فرمود». اين‌ سخت‌گيران‌، در گفتار، در عمل‌، يا در رأي‌ و انديشه‌ نيز شامل‌ مي‌شود.

و آنچه‌ أبوهريرة‌‌ روايت‌ كرده‌ است‌ كه‌: «فردي‌ اعرابي‌ در مسجد ادرار كرد، مردم‌ بر عليه‌ او برخاستند و به‌ او فحش‌ و ناسزا گفتند، اما رسول‌ خداص فرمود: او را رها كنيد! سطلي‌ پر از آب‌ روي‌ ادرارش‌ بريزيد. همانا شما آسان‌گير مبعوث‌ شده‌ايد، و هرگز سختگير انتخاب‌ نشده‌ايد».

و از رهنمودهايش‌ است‌ كه‌: «هرگاه‌ بين‌ دو امري‌ قرار مي‌گرفت‌، انتخاب‌ نمي‌كرد مگر آسان‌ترينش‌ را؛ به‌ شرطي‌ كه‌ گناهي‌ در آن‌ نباشد».

و هنگامي‌ كه‌ معاذ‌ به‌ عنوان‌ پيشنماز و امام‌ جماعت‌ گروهي‌ انتخاب‌ شده‌ بود و نماز و قرائتش‌ را طول‌ داد، به‌ او فرمود:

«آيا دنبال‌ فتنه‌ هستي‌ و مي‌خواهي‌ مردم‌ را به‌ فتنه‌ بيندازي‌، اي‌ معاذ؟!».. و اين‌ را سه‌ بار تكرار فرمود. اين‌ بدان‌ معني‌ است‌ كه‌ سخت‌گيري‌ بر مردم‌ و واداشتن‌ دائمي‌ آنها به‌ جديت‌ و محكم‌كاري‌، برابر با به‌ فتنه‌انداختن‌ آنهاست‌.

موقعي‌ كه‌ به‌ انسان‌ اجازه‌ داده‌ مي‌شود كه‌ بر نفس‌ خويش‌ براي‌ انتخاب‌ راه‌ كامل‌تر و سالمتر سخت‌ بگيرد، دليل‌ نمي‌شود كه‌ او مي‌تواند بر تودة‌ مردم‌ نيز سخت‌گير باشد؛ زيرا باعث‌ تنفّر و فرارشان‌ از دين‌ خدا، از جايي‌ كه‌ اصلاً انتظارش‌ نمي‌رفت‌، مي‌شود.. به‌ همين‌ جهت‌ بود كه‌ رسول‌ خدا‌ هنگامي‌ كه‌ براي‌ خود و به‌ تنهايي‌ نماز مي‌گزارد، از همة‌ مردم‌ بيشتر طول‌ مي‌داد، اما زماني‌ كه‌ پيشنماز مردم‌ مي‌شد، از همه‌ بيشتر تخفيف‌ مي‌داد و بسيار سريع‌الصلاة‌ بود، و در اين‌ مورد مي‌فرمود:

«هرگاه‌ كسي‌ از شما براي‌ مردم‌ نماز بگزارد، بايد تخفيف‌ دهد و طول‌ ندهد؛ زيرا در بين‌ آنها، افراد پير و ضعيف‌ و ناقص‌ هم‌ هستند. اما زماني‌ كه‌ براي‌ خود نماز به‌پا مي‌دارد، هر چقدر مي‌خواهد طول‌ دهد».

و از أبي‌قتادة‌‌ روايت‌ شده‌ كه‌ پيامبرص فرموده‌ است‌: «من‌ داشتم‌ براي‌ اقامة‌ نماز مي‌ايستادم‌ و مي‌خواستم‌ آن‌ را طول‌ دهم‌، اما گرية‌ كودكي‌ را شنيدم‌. پس‌ آن‌ را تخفيف‌ دادم‌ و از طول‌دادن‌ آن‌ خودداري‌ كردم‌؛ چون‌ خوب‌ نيست‌ بر مادرش‌ رنج‌ و سختي‌ تحميل‌ شود».

«مسلم‌» در صحيح‌ خود، صورتي‌ ديگر از اين‌ تخفيف‌ را بيان‌ كرده‌ است‌: «او يك‌ سورة‌ كوتاه‌ خواند».

و از عايشه‌ ل روايت‌ شده‌ كه‌: «رسول‌ خداص آنها را از روي‌ رحمت‌ و رأفت‌ به‌ ايشان‌، از وصال‌ نهي‌ فرمود. گفتند: ولي‌ تو اي‌ پيامبر، خودت‌ آن‌ دو را به‌ هم‌ وصل‌ مي‌كني‌! فرمود: من‌ مثل‌ شما نيستم‌. همانا پروردگارم‌، شبانه‌ مرا طعام‌ و آشاميدني‌ مي‌دهد».

اگر قرار باشد كه‌ تساهل‌ و آسانگيري‌ در هر زماني‌ مطلوب‌ باشد، حقيقتاً در زمان‌ ما، نظر به‌ آنچه‌ كه‌ از سستي‌ در دين‌، ضعف‌ در ايمان‌ و يقين‌، و غلبة‌ زندگي‌ مادي‌ بر مردم‌ مشاهده‌ و لمس‌ مي‌شود، لزوم‌ آن‌ بيشتر است‌ و بيشتر طلبيده‌ مي‌شود.. تمام‌ بلاها و مصيبت‌هايي‌ كه‌ هم‌اكنون‌ گريبان‌گير ما شده‌، به‌ خاطر منكرات‌ و زشتكاري‌هاي‌ زيادي‌ است‌ كه‌ همچون‌ قاعده‌اي‌ در زندگي‌ درآمده‌ و هر آنچه‌ خلاف‌ آن‌ باشد، شاذ و خارج‌ از قاعده‌ گرديده‌ است‌ تا جايي‌ كه‌، آن‌ كسي‌ كه‌ دينش‌ را به‌ دست‌ گرفته‌ است‌، انگار آتشي‌ شعله‌ور و سوزان‌ به‌ دست‌ گرفته‌ است‌! تمام‌ اينها مقتضي‌ تسامح‌ و آسانگيري‌ است‌، و بايستي‌ شديداً از سختگيري‌ و محكم‌كاري‌ زياد، خودداري‌ كرد. به‌ همين‌ جهت‌ فقهاء بر آن‌ هستند كه‌: «مشقّت‌ و سختي‌، آسانگيري‌ را به‌ دنبال‌ دارد. امور، زماني‌ كه‌ دشوار و تنگ‌ مي‌گردند، باز مي‌شوند و به‌ دنبال‌ آن‌ آسايش‌ مي‌آيد، و همة‌ بلاها باعث‌ تخفيف‌ و آسان‌گيري‌ مي‌شوند».

با روشي‌ نيكو و حكيمانه‌ دعوت‌ كنيد

باز هم‌ به‌ اين‌ جوانان‌ متدين‌ نصيحت‌ مي‌كنم‌ كه‌ رابعاً:

از راه‌ و روشي‌ كه‌ قرآن‌ كريم‌ در دعوت‌ به‌ راه‌ خدا و مجادله‌ با مخالفين‌ ترسيم‌ نموده‌، پيروي‌ كنند. اين‌ روش‌ در آيات‌ پاياني‌ سورة‌ «النحل‌« به‌ صورت‌ خطاب‌ به‌ رسول‌ خداص آمده‌ است‌ تا ما نيز بعد از او به‌ هدايتش‌ رهنمون‌ شويم‌:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [النحل: 125].

«(اي‌ پيامبر!) مردمان‌ را با روشي‌ حكمت‌آميز و اندرزهاي‌ نيكو و زيبا به‌ راه‌ پروردگارت‌ فراخوان‌، و با ايشان‌ به‌ شيوة‌ هرچه‌ نيكوتر و بهتر گفتگو و مجادله‌ كن‌!».

از تأمل‌ در اين‌ آية‌ كريمه‌ دريافت‌ مي‌شود كه‌ فقط‌ در امر به‌ جدال‌ با شيوه‌اي‌ نيكو محدود نشده‌ است‌، بلكه‌ دستور داده‌ شده‌ كه‌ با آن‌ روشي‌ كه‌ نيكوتر و بهتر است‌، مجادله‌ شود. در واقع‌ در اينجا دو روش‌ براي‌ مذاكره‌ و مناقشه‌ عرضه‌ گشته‌ است‌ كه‌ يكي‌ «نيكو» و ديگري‌ «نيكوتر» از آن‌ مي‌باشد، كه‌ بر شخص‌ مسلمان‌ واجب‌ است‌ با شيوه‌اي‌ كه‌ نيكوتر و بهتر است‌، مجادله‌ كند؛ زيرا اين‌ روش‌، جاذب‌ قلب‌هاي‌ بيزار و فراري‌ است‌ و نزديك‌كنندة‌ وجودهايي‌ است‌ كه‌ دور از هم‌ هستند و از يكديگر فاصله‌ گرفته‌اند.

از مواردي‌ كه‌ «نيكوتر» است‌، مي‌توان‌ ذكر مواضع‌ اتّفاق‌ و همفكري‌ بين‌ دو طرف‌ جدال‌كننده‌، و رفتن‌ از آن‌ به‌ مواضع‌ اختلاف‌ را اشاره‌ نمود كه‌ شايد - همانگونه‌ كه‌ خداوند مي‌فرمايد - بر آن‌ اتّفاق‌ حاصل‌ آيد:

﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡۖ وَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَأُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمۡ وَٰحِدٞ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ٤٦﴾ [العنکبوت: 46].

«با اهل‌ كتاب‌ جز با روشي‌ كه‌ نيكوتر باشد، بحث‌ و مجادله‌ نكنيد مگر با كساني‌ از ايشان‌ كه‌ ستم‌ مي‌كنند (و از حد اعتدال‌ در جدال‌، خارج‌ شوند) و بگوييد: به‌ تمام‌ آنچه‌ از سوي‌ خدا بر ما و بر شما نازل‌ شده‌ است‌، ايمان‌ داريم‌. معبود ما و معبود شما يكي‌ است‌، و ما تنها تسليم‌ و فرمانبردار او هستيم».

اما در مواضع‌ اختلاف‌، حكم‌ آن‌ به‌ سوي‌ خدا در روز قيامت‌ برمي‌گردد و پرداختن‌ به‌ آن‌، در آن‌ روز انجام‌ مي‌گيرد:

﴿وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٦٨ ٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٦﴾ [الحج: 68].

«و اگر با تو به‌ مجادله‌ پرداختند، پس‌ (با ايشان‌ بحث‌ و جدال‌ مكن‌ و) بگو: خدا از كارهايي‌ كه‌ مي‌كنيد، آگاهتر از هر كسي‌ است‌. خداوند در روز قيامت‌ ميان‌ شما دربارة‌ آنچه‌ اختلاف‌ مي‌ورزيد، داوري‌ مي‌كند».

بنابراين‌، زماني‌ كه‌ اين‌ روش‌ مجادلة‌ مسلمان‌ با غير مسلمان‌ باشد، پس‌ جدال‌ مسلمان‌ با مسلمان‌، در حالي‌ كه‌ هر دو داراي‌ وحدت‌ عقيده‌ و اخوت‌ ديني‌ هم‌ هستند، چگونه‌ خواهد بود؟!.

بعضي‌ از برادران‌، بين‌ صراحت‌ در حق‌، و خشونت‌ در روش‌ گفتار آن‌، آميزش‌ برقرار مي‌كنند و با شيوه‌اي‌ تند و خشن‌ سخن‌ مي‌گويند، با اينكه‌ بينشان‌ هيچ‌ ملازمتي‌ وجود ندارد. اصولاً مبلّغ‌ و دعوت‌گر دانا و باتجربه‌، كسي‌ است‌ كه‌ ديگران‌ را با نرمترين‌ شيوه‌ و رقيقترين‌ عبارات‌ دعوت‌ مي‌كند، بدون‌ اينكه‌ هيچ‌گونه‌ تفريطي‌ در مضمون‌ آن‌ به‌ وجود آورد.

بعد از مشاهدة‌ واقعي‌ پي‌ مي‌بريم‌ كه‌: اسلوب‌ تند و خشن‌ و سخت‌گيرانه‌، مضمون‌ نيك‌ و زيباي‌ مطالب‌ را از بين‌ مي‌برد، و به‌ همين‌ جهت‌ در حديث‌ وارد شده‌ است‌: «كسي‌ كه‌ امر به‌ معروف‌ مي‌كند، بايستي‌ شيوة‌ امركردنش‌ نيز معروف‌ باشد».

«امام‌ محمد غزالي‌» در كتاب‌ «امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر» از «إحياء العلوم‌ الدين‌« مي‌گويد: «امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر نمي‌شود مگر اينكه‌ در آنچه‌ كه‌ امر و نهي‌ مي‌كند، دلسوز و مهربان‌، نرم‌ و آسانگير، صبور و بردبار و فقيه‌ و دانا باشد».

از مطالب‌ ديگري‌ كه‌ در همين‌ باب‌ ذكر مي‌كند، اين‌ است‌ كه‌: مردي‌ به‌ مجلس‌ مأمون‌، خليفة‌ عباسي‌ وارد شد و او را امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر نمود و سخنان‌ درشتي‌ به‌ او گفت‌ و با شيوه‌اي‌ تند و خشن‌ با او صحبت‌ كرد، و اصلاً از مقامش‌ نترسيد و چيزي‌ باعث‌ ترسش‌ نشد كه‌ براي‌ هر مقامي‌، گفتار مناسبش‌ را بگويد. لذا مأمون‌ كه‌ فردي‌ فقيه‌ و دانا هم‌ بود، گفت‌: اي‌ مرد! كمي‌ نرمتر باش‌ و مدارا كن‌! همانا خداوند كسي‌ را مبعوث‌ ساخت‌ كه‌ از تو بهتر بود، و به‌ سوي‌ كسي‌ روانه‌ نمود كه‌ از من‌ بدتر و شرورتر بود، اما به‌ او امر مي‌كند كه‌ با او، با آرامش‌ و نرمش‌ سخن‌ بگويد. موسي‌ و هارون‌، برانگيخته‌ شدند و هر دو از تو بهتر بودند و به‌ سوي‌ فرعون‌ رفتند كه‌ او نيز از من‌ بدتر بود، و همانگونه‌ كه‌ خداوند به‌ آن‌ دو امر فرموده‌ بود، به‌ او سفارش‌ كردند:

﴿ٱذۡهَبَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ٤٣ فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ ٤٤﴾ [طه: 43-44].

«به‌ سوي‌ فرعون‌ برويد كه‌ به‌ راستي‌ سركشي‌ كرده‌ است‌، سپس‌ به‌ نرمي‌ با او سخن‌ بگوييد، شايد متذكّر شود و بترسد».

و اين‌ چنين‌، مأمون‌ با دلايل‌ روشن‌ خود بر آن‌ مرد و خشونت‌ و دشمني‌اش‌ پيروز شد و هيچ‌ جوابي‌ در مقابلش‌ نيافت‌. از چيزهاي‌ ديگري‌ كه‌ خداوند به‌ موسي‌ ياد داد، اين‌ بود كه‌ دعوتش‌ را در پيشگاه‌ فرعون‌ با اين‌ گفتار نرم‌ و رقيق‌ شروع‌ كند:

﴿فَقُلۡ هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ ١٨ وَأَهۡدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخۡشَىٰ ١٩﴾ [النازعات: 18-19].

«پس‌ بگو: آيا ميل‌ داري‌ (از آنچه‌ اكنون‌ در آن‌ هستي‌) رها و پاك‌ گردي‌ و تو را به‌ سوي‌ پروردگارت‌ رهبري‌ كنم‌ تا تو (از او) انديشناك‌ و بيمناك‌ گردي‌؟!».

هر كس‌ بر گفتگوو مذاكرة‌ موسي‌‌ با فرعون‌ كه‌ در قرآن‌ كريم‌ آمده‌ است‌، آگاه‌ شود، مي‌فهمد كه‌ موسي‌‌ سفارش‌ خدا را به‌ خوبي‌ حفظ‌ و رعايت‌ كرده‌ و آن‌ را با تمام‌ دقّت‌، علي‌رغم‌ تكبر و سركشي‌ و قدرت‌ و سلطة‌ فرعون‌ و هجومها و تهديدهايش‌، اطاعت‌ نمود. چنانچه‌ اين‌ جريان‌ در سورة‌ «الشعراء» بيان‌ شده‌ است‌.

و هر كس‌ بخواهد از سيرت‌ رسول‌ خداص و سنّتش‌ در اين‌ مورد درس‌ بياموزد، بايستي‌ به‌ رهنمودهايش‌ توجه‌ كند: «آسان‌گيري‌ و عطوفتي‌ كه‌ با خشونت‌ و سخت‌گيري‌ مخالف‌ است‌، و رحمتي‌ كه‌ با قساوت‌ منافات‌ دارد، و نرمش‌ و مدارايي‌ كه‌ زير بار درشتي‌ و تندخويي‌ نمي‌رود!».

آري‌! چگونه‌ و چرا اين‌ طور نباشد، در حالي‌ كه‌ خداوند او را چنين‌ توصيف‌ مي‌فرمايد:

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨﴾ [التوبة: 128].

«بي‌گمان‌ پيامبري‌ از خودتان‌ به‌ سويتان‌ روانه‌ شده‌ كه‌ هرگونه‌ درد و رنج‌ و بلا و مصيبتي‌ كه‌ به‌ شما برسد، بر او سخت‌ و گران‌ مي‌آيد. به‌ شما عشق‌ مي‌ورزد و اصرار به‌ هدايت‌ شما دارد، و نسبت‌ به‌ مؤمنان‌ داراي‌ محبت‌ و لطف‌ فراوان‌ و مهرباني‌ زيادي‌ است‌».

و سيماي‌ علاقه‌ و پيوندش‌ با اصحاب‌ و يارانش‌ را چنين‌ ترسيم‌ مي‌فرمايد: ﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ﴾ [آل‌عمران: 159].

«از پرتو رحمت‌ الهي‌ است‌ كه‌ تو با آنان‌ نرمش‌ نمودي‌، و اگر درشت‌خوي‌ و سنگدل‌ بودي‌، از اطراف‌ تو پراكنده‌ مي‌شدند».

فردي‌ از يهود، زبانش‌ را در تحيت‌ و سلام‌كردن‌ بر پيامبرص با چرندياتي‌ آلوده‌ كرد و به‌ جاي‌ «السلام‌ عليكم‌» «سلام‌ بر شما باد!»، گفت‌: «السام‌ عليكم‌» «مرگ‌ بر شما باد!». در اين‌ هنگام‌ عايشه‌ل خشمگين‌ شد و او را به‌ باد دشنام‌ و ناسزا گرفت‌! اما رسول‌ خداص در جوابش‌ كلمة‌ «السلام‌» را بر آن‌ اضافه‌ نكرد و فقط‌ فرمود: «و عليكم‌!» (بر خودتان‌ باد!). سپس‌ به‌ عايشه‌ب فرمود: «خداوند، مدارا و نرمي‌ را در تمام‌ امور دوست‌ مي‌دارد»؛ يعني‌ خداوند در امر دين‌ و دنيا، چه‌ در گفتار و چه‌ در عمل‌، نرمش‌ و عطوفت‌ را دوست‌ مي‌دارد.

و از همان‌ عايشهل روايت‌ شده‌ كه‌ فرمود: «خداوند، مهربان‌ و آسانگير است‌ و مهرباني‌ و آسانگيري‌ را دوست‌ مي‌دارد، و بر نرمش‌ و آسانگيري‌ مي‌بخشد آنچه‌ را كه‌ بر خشونت‌ و تندخويي‌ نمي‌خشد».

باز هم‌ از عايشه‌ل روايت‌ شده‌ كه‌ فرمود: «مدارا و نرمش‌ با هر چيزي‌ همراه‌ شود، آن‌ را زينت‌ و زيبا مي‌سازد، و اگر از هر چيزي‌ جدا شود، آن‌ را معيوب‌ و ناقص‌ و زشت‌ مي‌سازد». با اين‌ عموميتي‌ كه‌ آمده‌، شامل‌ همه‌ چيز مي‌شود.

از جريربن‌ عبداللّه‌‌ نيز چنين‌ روايت‌ شده‌ كه‌: «رسول‌ خداص را شنيدم‌ كه‌ مي‌فرمود: هر كس‌ مدارا و رقّت‌ و نرم‌خويي‌ را حرام‌ كند، تمام‌ خوبيها و نيكي‌ها را حرام‌ كرده‌ است‌!».

پس‌ چه‌ مجازات‌ و كيفر شديدي‌ بايد داشته‌ باشد، آن‌ كسي‌ كه‌ با حرام‌كردن‌ يك‌ خوبي‌، تمام‌ خوبيها را حرام‌ مي‌كند!!.

من‌ به‌ همين‌ مقدار از نصوص‌ بسنده‌ مي‌كنم‌؛ چون‌ كه‌ براي‌ اقناع‌ فرزندانم‌ ـ كساني‌ كه‌ راه‌ تهاجم‌ و خشونت‌ را در پيش‌ گرفته‌اند ـ كافي‌ مي‌دانم‌ تا از راه‌ و روش‌ خشونت‌آميز، به‌ راه‌ حكمت‌آميز و اندرزهاي‌ نيكو برگردند و ثابت‌قدم‌ باشند..

نكاتي‌ چند در آداب‌ دعوت‌ و گفتگو:

دوست‌ دارم‌ در اينجا، نكاتي‌ چند دربارة‌ آداب‌ دعوت‌ و گفتگو به‌ خاطر اهميت‌ ويژه‌اي‌ كه‌ دارند، يادآوري‌ كنم‌ و آن‌ اينكه‌:

اولاً: واجب‌ است‌ حق پدري‌ و مادري‌ و احترام‌ به‌ آنها رعايت‌ شود، و جايز نيست‌ با پداران‌ و مادران‌، همچنين‌ با برادران‌ و خواهران‌، با ادعاي‌ اينكه‌ چون‌ گناهكار و عاصي‌ يا بدعت‌گذار و منحرف‌ هستند، برخوردي‌ درشت‌ و خشن‌ نمود. اين‌ امر به‌ هيچوجه‌ باعث‌ آن‌ نمي‌شود كه‌ حقوقشان‌، خصوصاً حق والدين‌ در نرمش‌ قول‌ و گفتار با آنها از بين‌ برود:

﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗا﴾ [لقمان: 15]..

«هرگاه‌ آن‌ دو، تلاش‌ و كوشش‌ كنند كه‌ چيزي‌ را شريك‌ من‌ قرار دهي‌ كه‌ كمترين‌ آگاهي‌ از بودن‌ آن‌ سراغ‌ نداري‌، از ايشان‌ پيروي‌ نكن‌، (ولي‌ در عين‌ حال‌) با ايشان‌ در دنيا هميشه‌ به‌ طرز شايسته‌ رفتار كن‌».

در اين‌ آيه‌، بحث‌ از گناهي‌ بزرگتر از شرك‌ به‌ ميان‌ آمده‌ و آن‌ اينكه‌ تلاش‌ و كوشش‌ جهت‌ كشاندن‌ و انحراف‌ مؤمن‌ به‌ شرك‌ مي‌باشد؛ حال‌ اين‌ گناه‌ هر چند از طرف‌ پدر و مادر هم‌ باشد و آن‌ دو، گناهي‌ بزرگتر از شرك‌ هم‌ انجام‌ دهند، خداوند در اين‌ صورت‌ از اطاعت‌ آنها نهي‌ مي‌كند، اما در عين‌ حال‌، به‌ نيكي‌ و خوشرفتاري‌ با ايشان‌ امر مي‌فرمايد و نشان‌ مي‌دهد كه‌ گناهان‌ هر چقدر هم‌ بزرگ‌ باشند، باعث‌ نمي‌شود كه‌ حق پدري‌ و مادري‌شان‌ رعايت‌ نشود. خداوند فرد را از اطاعت‌ والدين‌ در اين‌ مورد بازمي‌دارد، و به‌ نيك‌رفتاري‌ و مصاحبت‌ با آنها، به‌ شيوه‌اي‌ شايسته‌ و پسنديده‌ امر مي‌فرمايد.

هر كس‌ بحث‌ و گفتگوي‌ ابراهيم‌‌ با پدرش‌ را در قرآن‌ كريم‌ - در سورة‌ مريم‌ - بخواند، چگونگي‌ آداب‌ فرزندان‌ در دعوت‌ پدران‌ را، ولو اينكه‌ مشرك‌ هم‌ باشند و به‌ شرك‌ هم‌ دعوت‌ كنند و اصرار داشته‌ باشند، خواهد ديد.

پس‌ اگر پدر و مادر، مسلمان‌ باشند و حتّي‌ نافرماني‌ كنند و مخالفت‌ هم‌ نمايند، حقشان‌ چگونه‌ خواهد بود؟!.

ثانياً: حق سن، و بزرگي‌ و كوچكي‌ آن‌ را مراعات‌ كنند و به‌ آنها احترام‌ بگذارند و نبايد بين‌ آن‌ فرق‌ و جدايي‌ اندازند.. شايسته‌ نيست‌ با بزرگ‌ همچون‌ كوچك‌ سخن‌ بگويند و با پيران‌ همچون‌ جوانان‌ رفتار نمايند، به‌ پندار اينكه‌ اسلام‌ همة‌ مردم‌ را مساوي‌ و يكسان‌ مي‌داند! اين‌ فهم‌ غلط‌ و نادرستي‌ از آن‌ مساواتي‌ است‌ كه‌ خواسته‌ شده‌ است‌؛ يعني‌ مساوات‌ و برابري‌ در كرامت‌ و انسانيت‌ و حقوق‌ عمومي‌شان‌ كه‌ تمامي‌ انسان‌ها در آن‌ برابرند، و هيچ‌گونه‌ منافاتي‌ با حقوق‌ ويژه‌اي‌ كه‌ رعايتش‌ واجب‌ است‌ ندارد؛ مثل‌: حقوق‌ خويشاوندي‌، همسري‌، همسايگي‌، ولايت‌ امر و غيره‌.

از آداب‌ اسلام‌ است‌ كه‌: كوچك‌ به‌ بزرگ‌ احترام‌ بگذارد، همچنانكه‌ واجب‌ است‌ بزرگ‌ به‌ كوچك‌ مهرباني‌ كند.. در حديث‌ نبوي‌ آمده‌ است‌: «از ما نيست‌ كسي‌ كه‌ كوچك‌ ما را نبخشد، با او مهربان‌ نباشد، بزرگ‌ ما را احترام‌ نگذارد و عالم‌ و دانشمند ما را نشناسد»، و اين‌ يعني‌ اينكه‌ لازم‌ است‌ حقّشان‌ را بشناسد.

«از ما نيست‌!».. به‌ راستي‌ چه‌ چيزي‌ از اين‌ بيزاري‌ شديدتر است‌؟! هر كس‌، هر چقدر هم‌ بخواهد آن‌ را تأويل‌ كند!.

در حديثي‌ ديگر آمده‌ است‌: «احترام‌ و گراميداشت‌ كسي‌ كه‌ موهايش‌ سفيد شده‌ است‌، از اجلال‌ و بزرگداشت‌هاي‌ خداوند متعال‌ است‌».

ثالثاً: حق سابقه‌داران‌ را حفظ‌ و مراعات‌ كنند. كساني‌ كه‌ سابقه‌اي‌ در دعوت‌ خدا و تعليم‌ مردم‌ و كارهاي‌ نيك‌ و شايسته‌ دارند، و يا در نصرت‌ دين‌ خدا امتحاني‌ نيكو پس‌ داده‌ و به‌ خوبي‌ جهاد كرده‌اند، شايسته‌ نيست‌ فضيلت‌ و سابقه‌شان‌ انكار، و يا به‌ خاطر آشكارشدن‌ نشانه‌هاي‌ پيري‌ و ضعف‌ و سستي‌ و بيحالي‌، بعد از جواني‌ و نيرو و نشاط‌ و فعال‌بودنشان‌، و يا به‌ دليل‌ تفريط‌ و بيكاري‌، بعد از استقامت‌ و پايداري‌شان‌، به‌ ايشان‌ طعنه‌ زده‌ و از آنها عيبجويي‌ شود؛ زيرا خير و نيكي‌ سابقه‌اي‌ كه‌ در جهادشان‌ دارند، ذخيره‌اي‌ در حساب‌ و پس‌اندازي‌ برايشان‌ محسوب‌ مي‌شود كه‌ مي‌تواند برايشان‌ شفاعت‌ و وساطت‌ كند.

من‌ اين‌ را همين‌ طور از طرف‌ خودم‌ نمي‌گويم‌، بلكه‌ اين‌ چيزي‌ است‌ كه‌ پيامبرص در شأن‌ «حاطب‌بن‌ أبي‌ بلتعة‌» قرار داد؛ زماني‌ كه‌ گام‌هايش‌ به‌ چيزي‌ كه‌ شبيه‌ خيانت‌ است‌، لغزيد: در زمان‌ فتح‌ مكّه‌ به‌ مشركين‌ قريش‌ نامه‌اي‌ نوشت‌ و آنان‌ را از هدف‌ و نقشة‌ پيامبرص و تعداد لشگرش‌ كه‌ براي‌ فتح‌ مكّه‌ تجهيز شده‌ بود، خبر داد؛ علي‌رغم‌ خواست‌ پيامبرص كه‌ شديداً علاقه‌ داشت‌ اين‌ حركت‌، مخفي‌ بماند و كاملاً محرمانه‌ صورت‌ بگيرد... در اين‌ هنگام‌ چيزي‌ كه‌ عمربن‌ خطّاب‌‌ گفت‌، اين‌ بود: «بگذاريد اي‌ رسول‌ خدا! تا گردنش‌ را بزنم‌؛ چون‌ اين‌ مرد نفاق‌ كرده‌ و قطعاً منافق‌ است‌!». اما پيامبرص در جواب‌ عمر‌ چنين‌ فرمود: «شما چه‌ مي‌دانيد! خداوند بر نيت‌ اهل‌ بدر آگاه‌ است‌ و فرموده‌: هر كاري‌ كه‌ خواستيد، انجام‌ دهيد؛ چون‌ من‌، شما را مي‌بخشم‌!».

در اينجا سابقة‌ اين‌ مرد و جهادش‌ در روز بدر - روزي‌ كه‌ مؤمن‌ و منافق‌ از هم‌ جدا و شناخته‌ شدند - پيامبرص را بر آن‌ داشت‌ كه‌ عذرش‌ را بپذيرد، و باعث‌ شد كه‌ به‌ سخن‌ اصحابش‌، اين‌ چنين‌ در مورد تمام‌ كساني‌ كه‌ در واقعة‌ بدر شركت‌ داشته‌اند، سخن‌ بگويد..

با تودة‌ مردم‌ زندگي‌ كنيد

متعاقباً اين‌ جوانان‌ را نصيحت‌ مي‌كنم‌ كه‌ خامساً:

از آسمان‌ رؤياها و خيال‌پردازيها به‌ سرزمين‌ واقعي‌ها فرود آيند و با توده‌هاي‌ مردم‌ زندگي‌ كنند.. با هموطنان‌، صنعتگران‌، پيشه‌گران‌، كشاورزان‌، كارگران‌، تلاش‌گران‌، مجاهدان‌ و... اينان‌ همه‌ اعضاي‌ كوچك‌ و ريزي‌ از شهرهاي‌ بزرگي‌ هستند كه‌ در محلّه‌ها و كوچه‌هاي‌ تنگ‌ و عميق‌ آن‌، و يا در روستاهايي‌ كه‌ براي‌ كسب‌ رزق‌ و روزي‌ تلاش‌ زيادي‌ مي‌كنند، به‌ زندگي‌ ادامه‌ مي‌دهند.

اگر با اين‌ مردم‌ زحمتكش‌ زندگي‌ كنند، فطرت‌ سليم‌ و قلبهاي‌ بي‌آلايش‌ و پاكشان‌ را مي‌بينند و تنها اجسامي‌ را مي‌يابند كه‌ به‌ خاطر كار زياد، شكسته‌ و كوبيده‌ شده‌اند!.

به‌ جوانان‌ توصيه‌ مي‌كنم‌ كه‌ در بين‌ مردم‌ در مواضعشان‌ فرود آيند و منزل‌ گزينند تا در امر تعليم‌ و سوادآموزي‌ بيسوادان‌ تا زماني‌ كه‌ بتوانند بخوانند؛ در كمك‌كردن‌ به‌ محتاجان‌ تا جايي‌ كه‌ احتياجاتشات‌ برطرف‌ شود؛ در بيداري‌ خلافكاران‌ تا آنجا كه‌ عوض‌ شوند؛ در پنددادن‌ و نصيحت‌كردن‌ گناهكاران‌ تا زماني‌ كه‌ توبه‌ كنند؛ در دستگيري‌ منحرفان‌ و گمراهان‌ تا جايي‌ كه‌ به‌ راه‌ راست‌ برگردند؛ در پرده‌برداري‌ و افشاي‌ منافقان‌ تا زماني‌ كه‌ نفاق‌ خود را پنهان‌ مي‌كنند؛ در تاختن‌ بر رشوه‌خواران‌ و رشوه‌گيران‌ تا آنگاه‌ كه‌ جلوشان‌ گرفته‌ شود؛ در خدمت‌ به‌ مظلومان‌ تا جايي‌ كه‌ سستي‌ و ضعفشان‌ برطرف‌ گردد و دوباره‌ بر سر قوت‌ و نشاط‌ درآيند و... در تمام‌ اين‌ امور سهيم‌ شوند.

اين‌ جوانان‌ بايستي‌ هيأتها و انجمن‌هايي‌ را براي‌ محو و از بين‌بردن‌ بي‌سوادي‌، جمع‌ زكات‌ و توزيع‌ آن‌، اصلاح‌ بين‌ مردم‌، مبارزة‌ پيگير با امراض‌ و بيماريهاي‌ فراگير و همگاني‌، پيكار و درمان‌ دائمي‌ اعتياد از سيگار گرفته‌ تا مسكرات‌ و مواد مخدر، ممانعت‌ و جلوگيري‌ از عادات‌ مضر و زيان‌آور، و به‌ جاي‌ آن‌ نشر و رواج‌دادن‌ عادات‌ شايسته‌ و نيكو، تشكيل‌ دهند.

چقدر زيادند ميدان‌هايي‌ كه‌ به‌ تلاش‌ و كوشش‌ اين‌ جوانان‌، به‌ ارادة‌ استوار و فولادين‌، و به‌ حماسه‌ها و شجاعت‌هايشان‌ نياز دارند!.

اي‌ جوانان‌ اسلام‌! خود را از مردم‌ دور نسازيد و جدا نكنيد و ترك‌ نگوييد.. مردمي‌ كه‌ پدران‌ و مادران‌ و برادران‌ و نزديكانتان‌ هستند! برگرديد و با تودة‌ مردم‌ رابطه‌ برقرار كنيد و با آنها رفت‌ و آمد نماييد. در غم‌ و اندوه‌ و سختي‌ها و رنجهايشان‌ شريك‌ شويد. دست‌ بر شانه‌هايشان‌ بزنيد و به‌ آنها اميد دهيد. اشك‌هاي‌ يتيمان‌ را پاك‌ كنيد. به‌ روي‌ بينوايان‌ لبخند بزنيد. بار سنگيني‌ كه‌ بر دوش‌ رنج‌ديدگان‌ و سختي‌كشيدگان‌ افتاده‌، سبك‌ كنيد. بيچارگان‌ و ستمديدگان‌ را پناه‌ دهيد. شكست‌ شكست‌خوردگان‌ را جبران‌ نماييد. زخم‌ قلبهاي‌ محزون‌ و دردكشيده‌ را درمان‌ كنيد؛ حال‌ چه‌ با عملي‌ نيكو، يا با گفتن‌ كلمه‌اي‌ پاك‌ و زيبا، و يا با لبخندي‌ صادقانه‌ و صميمانه‌!.

قيام‌ و به‌پاخاستن‌ براي‌ خدمت‌ به‌ جامعه‌، و تعاون‌ و همكاري‌ با آن‌ - به‌ ويژه‌ كمك‌ به‌ گروههاي‌ ضعيف‌ و ناتواني‌ كه‌ در آن‌ به‌ سر مي‌برند - عبادتي‌ است‌ بس‌بزرگ‌ و ارزشمند كه‌ اكثر مسلمانان‌ امروزي‌ از آن‌ غافلند و آن‌ را نيك‌ نمي‌دانند! با اينكه‌ در اسلام‌، تعاليم‌ زيادي‌ آمده‌ كه‌ به‌ كارهاي‌ خير و شايسته‌ و امر به‌ انجام‌ آن‌، دعوت‌ مي‌كند و آن‌ را فريضه‌اي‌ روزانه‌ بر هر انسان‌ مسلماني‌ مي‌داند.

من‌ در كتاب‌ خود «عبادت‌ در اسلام‌» بيان‌ كرده‌ام‌ كه‌:

اسلام‌ به‌ تحقيق‌ ميدان‌ و دايرة‌ عبادت‌ را وسيع‌ و گسترده‌ مي‌سازد؛ به‌ طوري‌ كه‌ اعمال‌ زيادي‌ را دربرمي‌گيرد كه‌ حتّي‌ در فكر مردم‌ هم‌ خطور نكرده‌ و هيچ‌ كس‌ تصور نمي‌كند كه‌ دين‌ اسلام‌، تمام‌ اين‌ كارها را عبادت‌ و قرب‌ و نزديكي‌ به‌ خدا قرار داده‌ باشد!.

اسلام‌، هر عمل‌ اجتماعي‌ را كه‌ نافع‌ و سودمند باشد، برترين‌ عبادتها قرار داده‌ است‌؛ البته‌ مادام‌ كه‌ هدف‌ فاعل‌ و انجام‌دهندة‌ آن‌، خير و صلاح‌ باشد، و به‌ اميد مدح‌ و ثنا و كسب‌ شهرت‌ نزد مردم‌ نباشد تا بدين‌ وسيله‌ بتواند بر آنان‌ تكبر ورزد و فخر بفروشد.

هر عملي‌ كه‌ انسان‌ با آن‌ دستي‌ بر اشك‌هاي‌ انسان‌ محزون‌ و غمديده‌اي‌ بكشد، يا با آن‌ سختي‌ رنج‌ديده‌اي‌ را تخفيف‌ دهد، زخم‌هاي‌ انسان‌ مصيبت‌ديده‌ و نكبت‌زده‌اي‌ را پانسمان‌ كند، مانع‌ فقر و ناتواني‌ انسان‌ محرومي‌ شود، به‌ وسيلة‌ آن‌ نيرو و قوت‌ مظلومي‌ را شدت‌ بخشد، او را از فشار و تنگي‌ نجات‌ دهد، بدهي‌ و قرض‌ سنگين‌ كسي‌ را بپردازد، دستگير فقير پاكدامني‌ كه‌ عيالوار است‌ شود، سرگردان‌ و گمشده‌اي‌ را هدايت‌ كند، ناداني‌ را تعليم‌ دهد، غريبه‌اي‌ را پناه‌ دهد، شري‌ را از مخلوق‌ خدا دور سازد، موانعي‌ را از سر راه‌ بردارد، نفعي‌ به‌ كسي‌ برساند و... تمام‌ اينها در صورتي‌ كه‌ در آن‌، نيت‌ سالمي‌ نهفته‌ باشد، عبادت‌ و قرب‌ الهي‌ محسوب‌ مي‌شوند.

اعمال‌ زيادي‌ از اين‌ نوع‌ هستند كه‌ اسلام‌ آنها را از عبادتهاي‌ خداوند و شعبه‌هاي‌ ايمان‌ و موجبات‌ پاداش‌ نزد خداوند متعال‌ به‌ حساب‌ آورده‌ است‌.

اگر ما در اين‌ باب‌، احاديث‌ پيامبرص را مطالعه‌ كنيم‌، مي‌بينيم‌ كه‌ او هرگز به‌ فرض‌ و واجب‌نمودن‌ اين‌ گونه‌ عبادات‌ بر انسان‌ - از آنجا كه‌ او انسان‌ است‌ و همين‌ كافي‌ است‌ - اكتفا ننموده‌، بلكه‌ در طلب‌ و انجامشان‌، شدت‌ به‌ خرج‌ داده‌ و آنها را بر تمام‌ مفاصل‌ و اعضاي‌ ريز و درشت‌ بدنشان‌ نيز فرض‌ نموده‌ است‌!.

أبوهريرة‌‌ از رسول‌ خداص روايت‌ مي‌كند كه‌: «بر هر استخوان‌ ريز و كوچكي‌، هر روز كه‌ خورشيد طلوع‌ مي‌كند، صدقه‌اي‌ واجب‌ است‌: اگر بين‌ دو نفر عدالت‌ و برادري‌ برقرار كند، برايش‌ صدقه‌اي‌ است‌. اگر به‌ برادرش‌ در سواركردن‌ يا حمل‌نمودن‌ بار و كالايش‌ بر روي‌ چهارپايش‌ كمك‌ كند، صدقه‌اي‌ است‌. هر كلمة‌ پاك‌ و طيبه‌اي‌ را بگويد، هر گامي‌ را براي‌ نماز بردارد، هر مانعي‌ را از سر راه‌ دور سازد، برايش‌ صدقه‌اي‌ است‌».

إبن‌عباس‌‌ نيز مانند اين‌ را از رسول‌ خداص چنين‌ روايت‌ كرده‌ است‌: «بر هر عضوي‌ از انسان‌، هر روز نمازي‌ واجب‌ است‌! مردي‌ در آن‌ بين‌ گفت‌: اين‌ سخت‌ترين‌ چيزي‌ است‌ كه‌ تا به‌ حال‌ به‌ ما گفته‌اي‌! فرمود: امركردنت‌ به‌ كارهاي‌ نيك‌ و بازداشتنت‌ از كارهاي‌ زشت‌، يك‌ نماز است‌. كمك‌كردنت‌ به‌ ضعيفان‌، يك‌ نماز است‌. آلودگيها و كثافاتي‌ را از سر راه‌ برمي‌داري‌ و دور مي‌سازي‌، اين‌ خود يك‌ نماز است‌. هر قدمي‌ را كه‌ براي‌ نماز برمي‌داري‌، خود يك‌ نماز است‌».

و مثل‌ همين‌ روايت‌ را بريدة‌‌ از رسول‌ خدا ص روايت‌ كرده‌ است‌ كه‌ فرمود: «در انسان‌، سيصد و شصت‌ مفصل‌ وجود دارد؛ پس‌ بر او واجب‌ است‌ كه‌ براي‌ هر مفصلي‌، صدقه‌اي‌ دهد! گفتند: چه‌ كسي‌ طاقت‌ و توانايي‌ اين‌ كار را دارد، اي‌ رسول‌ خدا؟! - گمان‌ كردند كه‌ منظورش‌ صدقة‌ مالي‌ است‌ - فرمود: بر روي‌ خلط‌ سينه‌، يا آب‌بيني‌ در مسجد خاك‌ مي‌ريزي‌، و چيزي‌ را از سر راه‌ دور مي‌سازي‌ و...».

احاديث‌ زيادي‌ در اين‌ باره‌ وارد شده‌اند كه‌ حتي‌ لبخند مسلمان‌ به‌ روي‌ برادرش‌ را صدقه‌ دانسته‌اند. كمك‌ به‌ شنوايي‌ ناشنوايان‌، دست‌گيري‌ و راهنمايي‌ نابينايان‌، ارشاد و راهيابي‌ افراد سرگردان‌ و گمشده‌، شتاب‌ در پاسخ‌ به‌ فرياد غصّه‌داران‌ و افسوس‌خورندگان‌، كمك‌ به‌ ضعيفان‌ و آنچه‌ در اين‌ مدار از اعمال‌ مي‌چرخد، رسول‌ خداص آن‌ را عبادتي‌ ارزشمند و صدقه‌اي‌ پاك‌ شمرده‌ است‌.

بدين‌ ترتيب‌، شخص‌ مسلمان‌ در اجتماعي‌ زندگي‌ مي‌كند كه‌ چشمه‌اي‌ جوشان‌ از خير و رحمت‌، دائماً در فوران‌ است‌ و نفع‌ و بركت‌ از آن‌ سرازير مي‌شود. كارهاي‌ نيك‌ انجام‌ مي‌دهد و به‌ آن‌ دعوت‌ مي‌كند، تمام‌ توان‌ خود را در انجام‌ آن‌ به‌ كار مي‌برد و به‌ آن‌ راهنمايي‌ مي‌نمايد، و همانگونه‌ كه‌ رسول‌ خداص او را تشويق‌ مي‌كند، كليدي‌ براي‌ كارهاي‌ نيك‌، و قفلي‌ براي‌ كارهاي‌ زشت‌ و ناپسند مي‌شود؛ چنانچه‌ در حديث‌ إبن‌ماجه‌ آمده‌ است‌:

«خوشا! به‌ حال‌ بنده‌اي‌ كه‌ خداوند او را كليدي‌ براي‌ خير، و قفلي‌ براي‌ شر قرار داده‌ است‌».

بعضي‌ از افراد عجول‌ و حماسه‌جو و هيجاني‌ مي‌گويند:

اين‌ اعمال‌ اجتماعي‌، باعث‌ تعطيل‌ نشر دعوت‌ اسلامي‌ و بيداري‌ و آگاهي‌ مردم‌ به‌ حق و حقيقت‌ مي‌شود، در حالي‌ كه‌ اين‌ هدف‌ از سرگرم‌شدن‌ به‌ اين‌ كارها، بسي‌ واجب‌تر و ضروري‌تر است‌!.

من‌ به‌ آنها مي‌گويم‌:

عمل‌ اجتماعي‌، خود نوعي‌ دعوت‌ است‌ و آن‌ در واقع‌ دعوتي‌ است‌ براي‌ مردم‌ در موقعيتهايشان‌، دعوتي‌ كه‌ با عمل‌ همراه‌ است‌.

زيرا دعوت‌، تنها سخن‌ و كلامي‌ نيست‌ كه‌ گفته‌ يا نوشته‌ شود، بلكه‌ تلاش‌ و مجاهده‌ در امور مردم‌ و حلّ مشكلاتشان‌ است‌ كه‌ آنها را به‌ انديشة‌ مطلوب‌ و خواسته‌شان‌ نزديك‌ مي‌سازد.

خداوند، امام‌ حسن‌البنّا را رحمت‌ كند! كه‌ به‌ درستي‌ اين‌ مسئله‌ را درك‌ كرده‌ بود. او انجمنهايي‌ را به‌ وجود آورد كه‌ به‌ كارهاي‌ نيك‌ و خدمات‌ اجتماعي‌ بپردازند.

هر مسلماني‌ همانگونه‌ كه‌ به‌ ركوع‌ و سجود و عبادت‌ خداوند - متعال‌ - امر شده‌ است‌، به‌ انجام‌ كارهاي‌ شايسته‌ براي‌ مردم‌ نيز امر گرديده‌ است‌. قرآن‌ كريم‌ مي‌فرمايد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩ ٧٧ وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ...﴾ [الحج: 77-78].

«اي‌ مؤمنان‌! ركوع‌ و سجده‌ كنيد و پروردگار خويش‌ را عبادت‌ كنيد و كارهاي‌ نيك‌ انجام‌ دهيد تا رستگار شويد و در راه‌ خدا جهاد و تلاش‌ كنيد، آنگونه‌ كه‌ شايستة‌ جهاد و تلاش‌ در راه‌ اوست‌. خداوند شما را برگزيده‌ است‌...».

طبق‌ اين‌ آيه‌، سه‌ بخش‌، رسالت‌ مسلمانان‌ در زندگي‌شان‌ را تشكيل‌ مي‌دهد:

بخشي‌ كه‌ پيوند و ارتباط‌ آن‌ با خدا را محدود مي‌كند كه‌ در عبادت‌ خداوند تجسم‌ مي‌يابد... بخشي‌ كه‌ علاقه‌ و پيوندش‌ با جامعه‌ را معين‌ مي‌سازد كه‌ در كارهاي‌ نيك‌ شكل‌ مي‌يابد... و بخش‌ آخر كه‌ رابطه‌اش‌ با قدرت‌هاي‌ شر را مشخّص‌ مي‌كند كه‌ در جهاد در راه‌ خدا صورت‌ مي‌گيرد.

پس‌ اگر كسي‌ خود را با افعال‌ خير در جامعه‌ مشغول‌ سازد، خود را به‌ چيزي‌ سرگرم‌ ساخته‌ كه‌ خداوند بر او واجب‌ كرده‌ است‌، و هر كس‌ اين‌ گونه‌ عمل‌ كند، نزد خداوند مأجور است‌ و پاداش‌ مي‌گيرد، و نزد مردم‌ هم‌ محمود و ستوده‌ خواهد بود.

همچنين‌ بعضي‌ از آنان‌ مي‌گويند:

تلاش‌ دعوتگران‌ اسلام‌، بايستي‌ در اقامة‌ دولت‌ اسلامي‌ تمركز يابد و بس‌. دولتي‌ كه‌ طبق‌ آنچه‌ خدا نازل‌ فرموه‌ است‌، حكومت‌ كند. تمام‌ شؤون‌ زندگي‌ را بر اساس‌ اسلام‌ استوار سازد و در داخل‌، آن‌ را پياده‌ و اجرا كند و در خارج‌، آن‌ را تبليغ‌ نمايد.

هنگامي‌ كه‌ چنين‌ دولتي‌ اقامه‌ و مستقر شود، در آن‌ وقت‌ است‌ كه‌ متولي‌ و عهده‌دار تمام‌ احتياجات‌ و خواسته‌هاي‌ جامعه‌ مي‌شود و شروع‌ به‌ تعليم‌ كامل‌ براي‌ جاهلان‌ و بيسوادان‌، كار براي‌ همة‌ بيكاران‌، ضمانت‌ و كفالت‌ همة‌ عاجزان‌ و ضعيفان‌، تأمين‌ نياز همة‌ محتاجان‌، درمان‌ همة‌ مريضان‌، ياري‌ و عدالت‌ همة‌ مظلومان‌ و... مي‌كند.

بر ما واجب‌ است‌ كه‌ براي‌ ايجاد چنين‌ دولتي‌ دست‌ به‌ كار شويم‌، و نبايد وقت‌ را در پرداختن‌ به‌ جزئيات‌ و اصلاحات‌ جانبي‌، ضايع‌ سازيم‌ و فرصت‌ را از دست‌ دهيم‌. اين‌ كار، مانند قرصهاي‌ مسكّني‌ مي‌ماند كه‌ فقط‌ موقّتاً درد را تسكين‌ مي‌بخشند، در حالي‌ كه‌ داروهاي‌ مورد نياز، داروهايي‌ هستند كه‌ امراض‌ را از ريشه‌هايش‌ درمي‌آورند و برطرف‌ مي‌كنند.

باز به‌ اين‌ برادران‌ مي‌گويم‌:

براي‌ اقامة‌ دولت‌ اسلامي‌، دولتي‌ كه‌ با شريعت‌ و برنامة‌ الهي‌ حكومت‌ كند، و مسلمانان‌ را متّحد و يكپارچه‌ سازد و همه‌ را زير پرچم‌ واحد اسلام‌ گرد آورد، بر همة‌ افراد امت‌ اسلامي‌ واجب‌ است‌ كه‌ براي‌ ايجاد آن‌ تلاش‌ كنند، و بر دعوتگران‌ اسلامي‌ لازم‌ است‌ هر چه‌ كه‌ در توان‌ دارند، براي‌ رسيدن‌ به‌ اين‌ هدف‌ مورد نظر صرف‌ كنند. برترين‌ روشها و برنامه‌ها را به‌ كار برند. بهترين‌ راهها و شيوه‌ها را پيش‌ گيرند تا تمام‌ تلاش‌ها و كوشش‌هاي‌ پراكنده‌ را متمركز سازند. عقل‌هاي‌ مشكوك‌ و متردد را قانع‌ نمايند. موانع‌ فراواني‌ را كه‌ مزاحم‌ هستند، از سر راه‌ كنار زنند. پيشتازان‌ و مشعل‌داراني‌ را كه‌ مي‌خواهند، تربيت‌ كنند. و تمام‌ آراء و نظرات‌ محلّي‌ و عالمي‌ را براي‌ پذيرش‌ فكر و انديشة‌ اسلام‌ و اقامة‌ دولتشان‌ معطوف‌ و آماده‌ سازند.

تمام‌ اينها به‌ زمان‌ زياد و صبري‌ نيكو احتياج‌ دارند تا همة‌ اين‌ وسايل‌ و اسباب‌، مهيا و فراهم‌ شوند و موانع‌ از بين‌ بروند و شرايط‌، فراوان‌ و آماده‌ گردند و نهايتاً ميوه‌ و ثمرة‌ اصلي‌ برسد و درخت‌ آن‌، به‌ بار بنشيند.

براي‌ اينكه‌ اين‌ هدف‌ تحقّق‌ يابد، لازم‌ است‌ مردم‌ هر آنچه‌ كه‌ مي‌توانند، مايه‌ بگذارند. براي‌ خدمت‌ به‌ اهل‌ و خانوادة‌ خود، و اصلاح‌ جامعه‌اي‌ كه‌ در بين‌ افرادش‌ زندگي‌ مي‌كنند و منزل‌ و مأوا گزيده‌اند، مشغول‌ به‌ كار و تلاش‌ شوند، و البته‌ خداوند هيچ‌ كس‌ را مگر به‌ اندازة‌ وسع‌ و توانايي‌اش‌ مكلّف‌ نمي‌سازد. اين‌ براي‌ آن‌ پيشروان‌ و پيشتازان‌ مورد نظر، خود تربيتي‌ است‌ كه‌ مي‌توانند كاملاً آبديده‌ و باتجربه‌ شوند و براي‌ توانايي‌ و قدرتشان‌، جهت‌ رهبري‌ جامعه‌ و تأثير در آن‌، امتحان‌ خوبي‌ مي‌تواند باشد.

اگر اين‌ عمل‌ را خوب‌ نمي‌دانند كه‌ شخص‌ مسلمان‌ در جامعه‌، بيماري‌ را ببيند و بتواند براي‌ معالجة‌ آن‌ از طريق‌ درمانگاه‌ مردمي‌ يا بيمارستان‌ خيريه‌ اقدام‌ نمايد، پس‌ بايستي‌ در اين‌ صورت‌، از اين‌ كار خودداري‌ كند تا زماني‌ كه‌ دولت‌ اسلامي‌ برقرار شود و در آن‌ موقع‌، دولت‌ متعهّد و عهده‌دار معالجه‌ و مداواي‌ بيماران‌ خواهد بود!.

و اگر اين‌ كار را نيك‌ نمي‌شمرند كه‌ يك‌ نفر مسلمان‌، فقراء و ضعفاء و درماندگان‌ را ببيند و قادر باشد آنها را با تشكيل‌ صندوقي‌ جهت‌ جمع‌آوري‌ زكات‌ از ثروتمندان‌ و استرداد آن‌ به‌ فقراء، كمك‌ و ياري‌ دهد، پس‌ اين‌ كار را نمي‌كند تا دولت‌ اسلامي‌ برقرار شود! در حالي‌ كه‌ با همين‌ حركت‌ها، از طريق‌ تأمين‌ و تكافل‌ اجتماعي‌ كامل‌، استوار و استقرار مي‌يابد.

و اگر شايسته‌ نمي‌دانند كه‌ شخص‌ مسلمان‌ در جامعه‌، افرادي‌ را اطراف‌ خود ببيند كه‌ با همديگر دشمني‌ مي‌ورزند و به‌ جنگ‌ و جدال‌ مي‌پردازند، پس‌ در اين‌ صورت‌ دست‌ به‌ سينه‌ مي‌نشيند و هيچ‌ اقدامي‌ نمي‌كند تا بالاخره‌ آتش‌ خصومت‌، تر و خشكشان‌ را بسوزاند، و تا زمان‌ استقرار دولت‌ اسلامي‌ منتظر مي‌ماند تا بين‌ مردم‌، عدل‌ و داد، صلح‌ و آرامش‌ و دوستي‌ و صفا برقرار كند، و با گروهي‌ كه‌ تعدي‌ و برتري‌جويي‌ مي‌كند و صلح‌ را نمي‌پذيرد، بجنگد تا به‌ اطاعت‌ از فرمان‌ خدا برگردد.

بدين‌ ترتيب‌، بهترين‌ كار و سزاوارترين‌ راه‌ اين‌ است‌ كه‌ مسلمان‌ در حد توانش‌ در برابر شر و بدي‌، مقاومت‌ و ايستادگي‌ نمايد و كارهاي‌ خير و شايسته‌ انجام‌ دهد و دست‌ روي‌ دست‌ هم‌ نگذارد؛ زيرا هر كسي‌ توانايي‌ انجام‌ كار خير، ولو به‌ اندازة‌ يك‌ مثقال‌ ذره‌ را هم‌ دارد! به‌ همين‌ جهت‌ خداوند مي‌فرمايد:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن: 16].

«تا جايي‌ كه‌ مي‌توانيد، از خدا بترسيد و تقوا پيشه‌ سازيد».

مَثَل‌ آن‌ دولت‌ اسلامي‌ كه‌ حماسه‌جويان‌ براي‌ تشكيل‌ آن‌ جار مي‌كشند، همچون‌ درختان‌ زيتون‌ و خرمايي‌ مي‌ماند كه‌ در باغچه‌اي‌ كاشته‌ شده‌اند! و انتظار نمي‌رود كه‌ ميوه‌ و ثمره‌اي‌ به‌ اين‌ زودي‌ دهند، مگر بعد از چند سال‌. حال‌ آيا صاحب‌ باغ‌، همين‌ طور مي‌ايستد و دست‌ روي‌ دست‌ مي‌گذارد؟! آيا هيچ‌ كار ديگري‌ ندارد كه‌ انجام‌ دهد؟! آيا تا زماني‌ كه‌ درختان‌ خرما و زيتون‌ به‌ ثمر بنشينند، هيچ‌ ميوة‌ ديگري‌ وجود ندارد كه‌ بچيند؟! هرگز! به‌ هيچوجه‌ اين‌ كار را نمي‌كند، بلكه‌ شروع‌ به‌ كاشتن‌ سبزيجات‌ و زراعتها و آنچه‌ كه‌ زودتر و سريعتر ميوه‌ مي‌دهند مي‌نمايد و بدين‌ ترتيب‌، زمين‌ خود را سرسبز و خرم‌ مي‌كند و وقتش‌ را تلف‌ نمي‌سازد؛ خود را با آنچه‌ كه‌ به‌ او و اطرافيانش‌ سود مي‌رساند، مشغول‌ مي‌سازد و در وقت‌ خود، به‌ زيتونها و خرماهايش‌ نيز مي‌رسد و سر مي‌زند و تا زمان‌ برداشت‌ محصولشان‌ به‌ خوبي‌ از آنها نگهداري‌ مي‌كند!.

نسبت‌ به‌ مسلمانان‌، حُسن‌ ظن‌ داشته‌ باشيد

آخرين‌ نصيحت‌ من‌ به‌ فرزندان‌ جوانم‌ اين‌ است‌ كه‌ سادساً:

در رويارويي‌ با مردم‌، با ديدي‌ پاك‌ و مثبت‌ به‌ آنها نظر نمايند و در ذهن‌ خود، هميشه‌ نقاط‌ مثبت‌ را در نظر گيرند و خير و خوبي‌ را فرض‌ كنند، و قبل‌ از هر چيز به‌ آنها حُسن‌ظن‌ داشته‌ باشند تا بدانند كه‌ اصل‌، همان‌ رهايي‌ از گناه‌ و بهبود حال‌ مسلمانان‌ بر اساس‌ خير و صلاح‌ و نيكي‌ است‌.

در اينجا نظرات‌ سه‌گانه‌اي‌ مطرح‌ مي‌شوند كه‌ به‌ اين‌ راه‌ و روش‌ نيكو و پسنديده‌، كمك‌ مي‌كنند:

اول‌ اينكه‌: با مردم‌ نسبت‌ به‌ اعتبار واقعي‌شان‌ رفتار كنند. به‌ اينكه‌ آنها بشري‌ بر روي‌ زمين‌ هستند و ملائكه‌ نيستند و بال‌ ندارند و از نور هم‌ خلق‌ نشده‌اند، بلكه‌ از گِل‌ گنديده‌ آفريده‌ شده‌اند. بنابراين‌ اگر خطايي‌ انجام‌ دهند، بدانند كه‌ همة‌ بني‌آدم‌ نيز خطاكارند، و اگر مرتكب‌ گناهي‌ شوند، پدرشان‌ آدم‌ نيز در همان‌ ابتدا، مرتكب‌ گناه‌ و عهدشكني‌ گرديده‌ است‌:

﴿وَلَقَدۡ عَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبۡلُ فَنَسِيَ وَلَمۡ نَجِدۡ لَهُۥ عَزۡمٗا ١١٥﴾ [طه: 115].

«در آغاز كار، ما به‌ آدم‌ فرمان‌ داديم‌، اما او فراموش‌ كرد و ترك‌ فرمان‌ نمود، و از او تصميم‌ درست‌ و اراده‌اي‌ استوار نديديم‌!».

پس‌ اصلاً عجيب‌ نيست‌ كه‌ مردم‌ لغزشي‌ انجام‌ دهند و بيدار شوند. دست‌ به‌ گناه‌ زنند و به‌ راه‌ راست‌ برگردند. كاري‌ كه‌ ما بايد انجام‌ دهيم‌، اين‌ است‌ كه‌ درهاي‌ اميد را براي‌ عفو و مغفرتشان‌ باز كنيم‌، و در كنار آن‌، آنها را از عقاب‌ و عذاب‌ خدا بترسانيم‌.. لذا انسان‌ فهميده‌ و باتجربه‌ كسي‌ است‌ كه‌ بندگان‌ خدا را از رحمتش‌ مأيوس‌ نگرداند. در اين‌ مورد، همين‌ برايمان‌ كافي‌ است‌ كه‌ خداوند به‌ فرستاده‌اش‌ چنين‌ فرمان‌ مي‌دهد:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٥٣﴾ [الزمر: 52].

«(اي‌ پيامبر! از قول‌ من‌ به‌ مردم‌) بگو: اي‌ بندگانم‌! اي‌ كساني‌ كه‌ در معاصي‌ و گناه‌، زياده‌روي‌ هم‌ كرده‌ايد! از لطف‌ و مرحمت‌ خدا مأيوس‌ و نااميد نشويد؛ زيرا خداوند همة‌ گناهان‌ را مي‌بخشد. به‌ راستي‌ او بسيار آمرزگاه‌ و بس‌ مهربان‌ است‌».

بنگريد كه‌ چگونه‌ خداوند ـ سبحان‌ ـ ترس‌ و وحشت‌ را از ايشان‌ مي‌زدايد، هنگامي‌ كه‌ آنها را با لفظ‌ «اي‌ بندگانم‌!» مورد خطاب‌ قرار مي‌دهد و به‌ ذات‌ مقدس‌ خود اضافه‌ مي‌كند.. شگفتا! چه‌ لطف‌ بزرگي‌ است‌ در حقّشان‌! ببينيد كه‌ چگونه‌ آنها را به‌ ساحت‌ خود نزديك‌ مي‌سازد و سپس‌ به‌ اين‌ شكل‌ دروازة‌ مغفرتش‌ را براي‌ تمام‌ گناهانشان‌ باز مي‌گشايد. گناهاني‌ كه‌ هر چقدر هم‌ بزرگ‌ باشند، اما عفو و مغفرت‌ و رحمت‌ خدا، بسي‌ بزرگتر است‌!.

دوم‌ اينكه‌: ما مأمور هستيم‌ كه‌ هميشه‌ به‌ ظواهر حكم‌ كنيم‌ و باطنها و امور پنهاني‌ را به‌ خدا بسپاريم‌. پس‌ هر كس‌ شهادت‌ دهد كه‌ «هيچ‌ معبودي‌ جز خداي‌ يگانه‌ نيست‌، و محمد فرستادة‌ اوست‌»، ما در ظاهر امر، به‌ اسلامش‌ حكم‌ مي‌كنيم‌ و باطنش‌ را به‌ دانندة‌ همة‌ پنهانيها واگذار مي‌كنيم‌ تا روزي‌ كه‌ همة‌ اسرار و پنهانيها، كشف‌ و آشكار مي‌شوند.

در حديث‌ صحيح‌ آمده‌ است‌: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَيُقِيمُوا الصَّلاَةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ حَرُمَتْ عَلَىَّ دِمَاؤُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ وَحِسَابُهُم عَلَى اللَّهِ تَعَالَى».

«به‌ من‌ امر شده‌ كه‌ با مردم‌ بجنگم‌ تا زماني‌ كه‌ بگويند: هيچ‌ معبودي‌ جز خداي‌ يگانه‌ نيست‌. پس‌ هرگاه‌ آن‌ را بگويند، از طرف‌ من‌، خون‌ و مالشان‌ مگر اينكه‌ به‌ حق‌ باشد، آسيبي‌ نخواهد رسيد و حسابشان‌ را به‌ خدا مي‌سپارم‌».

و به‌ همين‌ دليل‌، پيامبرص با منافقين‌ - كساني‌ كه‌ مي‌دانست‌ نفاقشان‌ باطني‌ است‌ - بر حسب‌ ظواهرشان‌ عمل‌ مي‌كرد و احكام‌ اسلام‌ را بر اين‌ اساس‌، بر آنها اجرا مي‌نمود، در حالي‌ كه‌ در خفا، هميشه‌ براي‌ فريب‌دادن‌ پيامبرص توطئه‌چيني‌ و نقشه‌ريزي‌ مي‌كردند، و حتّي‌ زماني‌ كه‌ بعضي‌ از مردم‌ به‌ او پيشنهاد كردند كه‌ آنها را بكشند و از شر و مكرشان‌ راحت‌ شوند، فرمود: «مي‌ترسم‌ مردم‌ به‌ همديگر بگويند كه‌: محمد اصحابش‌ را به‌ قتل‌ مي‌رساند!».

و سوم‌ اينكه‌: هر كس‌ به‌ خدا و رسولش‌ ايمان‌ آورد، هر چند ظاهرش‌ در انجام‌ گناه‌ غوطه‌ور باشد و در لجنزار گناهان‌ كبيره‌ هم‌ دست‌ و پا زند، باز هم‌ اعماق‌ درونش‌ از خير و نيكي‌ خالي‌ نمي‌شود و وجودش‌ از شر محض‌ پر نمي‌گردد.

اين‌ درست‌ است‌ كه‌ گناه‌ - اگر بزرگ‌ و فاحش‌ باشد - ايمان‌ را خدشه‌دار مي‌كند و از آن‌ مي‌كاهد، ولي‌ هرگز آن‌ را ريشه‌كن‌ نمي‌سازد؛ مادام‌ اينكه‌ قصدش‌ تحدي‌ و مبارزه‌طلبي‌ با قدرت‌ و سلطة‌ خداوند نباشد و حرامش‌ را حلال‌، و يا امر و نهي‌اش‌ را بي‌ارزش‌ ننمايد.

در اين‌ مورد، مي‌توان‌ بهترين‌ الگو و نمونة‌ خود را، رسول‌ خداص قرار دهيم‌ كه‌ با افراد گناهكار، مهربانترين‌ مردم‌ بود و معصيت‌ و گناه‌ كسي‌ مانع‌ بازكردن‌ قلبش‌ برايش‌ نبود، و به‌ او نگاه‌ مي‌كرد، همانگونه‌ كه‌ يك‌ طبيب‌ به‌ يك‌ بيمار نگاه‌ مي‌كند و هيچگاه‌ نگاهش‌ به‌ او، همچون‌ نگاه‌ پليس‌ به‌ مجرم‌ نبود!.

«جواني‌ از قريش‌ نزد پيامبرص آمد و از او خواست‌ كه‌ در «زنا» به‌ او اجازه‌ دهد! اصحاب‌ پيامبرص به‌ خاطر اين‌ كارش‌ بر او شوريدند و ناراحت‌ شدند، اما موقف‌ پيامبرص در برابرش‌، موقفي‌ ديگر غير از اصحاب‌ كرامش‌ بود. فرمود: نزديك‌ شو!... پس‌ نزديكش‌ آمد. فرمود: آيا دوست‌ داري‌ اين‌ كار با مادرت‌ انجام‌ شود؟! گفت‌: نه‌، به‌ خدا قسم‌ نه‌! فدايت‌ شوم‌! پيامبرص فرمود: مردم‌ هم‌ دوست‌ ندارند با مادرشان‌ چنين‌ شود، و سپس‌ همين‌ جمله‌ را در مورد دختر و خواهر و عمه‌ و خاله‌اش‌ نيز تكرار نمود... و در تمام‌ موارد فرمود: آيا دوست‌ داري‌ با آن‌ چنين‌ شود؟!... او هم‌ مي‌گفت‌: نه‌! به‌ خدا قسم‌ دوست‌ ندارم‌! فدايت‌ شوم‌ يا رسول‌ اللّه‌! پيامبرص هم‌ مي‌فرمود: پس‌ بدان‌ كه‌ مردم‌ هم‌ دوست‌ ندارند... و بدين‌ ترتيب‌ از او دست‌ برداشت‌ و فرمود: پروردگارا! گناهش‌ را ببخش‌ و قلبش‌ را پاك‌ گردان‌ و شرمگاهش‌ را محفوظ‌ بدار!... و بعد از اين‌ جريان‌، ديگر متوجة‌ چيزي‌ از او نشد».

ببينيد كه‌ رسول‌ خداص چگونه‌ با عطوفت‌ و مهرباني‌ با آن‌ جوان‌ برخورد مي‌كند و چگونه‌ به‌ او حُسن‌ظن‌ داشته‌ و ذهن‌ خود را به‌ خير و نيكي‌ و نظر مثبت‌، نزديكتر مي‌سازد و از شر و بدي‌ دور مي‌دارد. گفتگويش‌ را با او قطع‌ نمي‌كند و از او دست‌ برنمي‌دارد، تا زماني‌ كه‌ عقلش‌ را قانع‌ و قلبش‌ را به‌ خبث‌ و پليدي‌ زنا و فحشاء مطمئن‌ و آگاه‌ مي‌سازد، و در آخر دعاهايي‌ را نيز بدرقة‌ راهش‌ مي‌نمايد!.

گفته‌ شده‌: آن‌ مرد جوان‌، از آن‌ روز به‌ بعد، ديگر مرتكب‌ گناه‌ و معصيت‌ نشد و به‌ جاي‌ خشونت‌ و بدخُلقي‌، هميشه‌ با مهرباني‌ و نرمش‌ رفتار نمود!.

مثال‌ ديگري‌ را برايتان‌ بازگو مي‌كنم‌، و آن‌ اينكه‌:

زن‌ شوهرداري‌ از «غامديه‌» مرتكب‌ زنا گرديد، و بعد از آن‌ عمل‌ زشت‌، حامله‌ گرديد. نزد پيامبرص آمد تا با اقامة‌ حد، خود را پاك‌ گرداند. موقعي‌ كه‌ حد بر او اجرا مي‌شد، خالدبن‌ وليد‌ با خشم‌ تمام‌ او را دشنام‌ داد. پيامبرص فرمود: «آيا او را دشنام‌ مي‌دهي‌، اي‌ خالد! به‌ خدا قسم‌! او توبه‌اي‌ كرده‌ كه‌ اگر بر هفتاد منزل‌ از اهل‌ مدينه‌ تقسيم‌ شود، به‌ اندازة‌ وسعت‌ آنها مي‌گردد! آيا تا به‌ حال‌ كسي‌ برتر از اين‌ زن‌ را ديده‌اي‌ كه‌ اين‌ چنين‌ حاضر شود براي‌ خداوند عزّ و جلّ بميرد؟!».

گفته‌ شده‌: آن‌ زن‌ گناه‌ كرد، اما توبه‌ نمود!...

و آخرين‌ مثال‌ اينكه‌:

اين‌ صحابي‌ كسي‌ است‌ كه‌ دائم‌الخمر بود؛ يعني‌ به‌ نوشيدن‌ شراب‌ به‌ طور دائمي‌ مبتلا و معتاد شده‌ بود. او را در حالي‌ نزد پيامبرص آوردند كه‌ بيشتر از هر روز نوشيده‌ بود؛ پس‌ حد بر او را اجرا كردند و مورد عقاب‌ قرار گرفت‌. اما همين‌ كه‌ رها شد، شيطان‌ درونش‌ يا دائم‌الخمربودنش‌ بر او غلبه‌ يافت‌ و او را مجدداً به‌ نوشيدن‌ شراب‌ واداشت‌. دوباره‌ او را نزد پيامبرص آوردند و باز هم‌ مورد تعزير قرار گرفت‌... و اين‌ چنين‌، چندين‌ بار اين‌ عمل‌ اتّفاق‌ افتاد تا اينكه‌ روزي‌ باز هم‌ در حالي‌ كه‌ شراب‌ خورده‌ بود، او را براي‌ اقامة‌ حد نزد پيامبرص آوردند. بعضي‌ از صحابة‌ پيامبرص گفتند: «خداوند او لعنت‌ كند! مگر اين‌ براي‌ چندمين‌ بار است‌ كه‌ نزد رسول‌ خدا، اين‌ چنين‌ آورده‌ مي‌شود؟!».. در اين‌ هنگام‌ پيامبرص بر لعن‌ اين‌ مسلمان‌، علي‌رغم‌ ارتكابش‌ به‌ نوشيدن‌ ام‌الخبائث‌ و اصرار و مداومت‌ بر آن‌، ساكت‌ نشد و به‌ كساني‌ كه‌ او را لعنت‌ مي‌كردند، فرمود: «او را لعنت‌ نكنيد؛ زيرا خدا و رسولش‌ را دوست‌ دارد!»، و در روايتي‌ ديگر آمده‌ است‌ كه‌ فرمود: «شيطان‌ را بر عليه‌ برادرتان‌ ياري‌ ندهيد!».

نگاه‌ كنيد، خداوند ما و شما را مورد رحم‌ و لطف‌ بيكران‌ خود قرار دهد! به‌ اين‌ قلب‌ بزرگ‌ و روح‌ بلند نگاه‌ كنيد كه‌ چگونه‌ اين‌ انسان‌ را بزرگ‌ كرده‌ و به‌ او علي‌رغم‌ آلودگي‌اش‌ به‌ گناه‌، اين‌ چنين‌ حُسن‌ظن‌ پيدا مي‌كند! چگونه‌ به‌ خير و نيكي‌ پنهان‌ در درونش‌، با وجود شر آشكار و ظاهري‌ كه‌ در بيرونش‌ ديده‌ مي‌شود، خيره‌ مي‌شود و با نگاه‌كردن‌ به‌ او با ديدي‌ مثبت‌، شر و بدي‌ از ميدان‌ ديدش‌ محو و ناپديد مي‌شود! و او را اين‌ گونه‌ توصيف‌ مي‌كند كه‌: «خدا و رسولش‌ را دوست‌ دارد!»، و به‌ همين‌ دليل‌ از لعنت‌كردنش‌ نهي‌ فرمود؛ زيرا لعنت‌ باعث‌ ايجاد فاصلة‌ بين‌ او و برداران‌ مؤمنش‌ مي‌شود، و اين‌ از اسرار همان‌ فرموده‌اش‌ مي‌باشد كه‌: «شيطان‌ را بر عليه‌ برادرتان‌ ياري‌ ندهيد!»، و ريسمان‌ محكم‌ برادري‌ و اخوت‌ بينشان‌ را به‌ خاطر گناه‌، هر چند گناه‌ بزرگي‌ است‌ و پشت‌ سر هم‌ نيز تكرار مي‌شود، پاره‌ نمي‌كند؛ چون‌ كه‌ اين‌، اصل‌ اسلام‌ است‌ كه‌ آنها را با او جمع‌ كند و نزديك‌ سازد، و او را با آنها جمع‌ و نزديك‌ گرداند.

آن‌ كساني‌ كه‌ به‌ تودة‌ مردم‌ سوءظن‌ دارند، و افراد گناهكار و خطاپيشه‌ را از حساب‌ مي‌اندازند و ارزشي‌ برايشان‌ قائل‌ نمي‌شوند، بايستي‌ اين‌ برخورد پيامبرص و تربيت‌ ارزشمند و كارشناسانه‌اش‌ را به‌ خوبي‌ بفهمند و درك‌ كنند.

آري‌! بايستي‌ از اين‌ رفتار رسول‌ خداص به‌ خوبي‌ درس‌ بگيرند و پند بياموزند، آن‌ كساني‌ كه‌ قدمهايشان‌ به‌ سوي‌ بدعت‌ تكفير افراد گناهكار مي‌لغزد. اين‌ افراد اگر تفقّه‌ و تأمل‌ كنند، مي‌فهمند كه‌ تمام‌ كساني‌ را كه‌ كافر قلمداد مي‌كنند، مرتد نيستد و واجب‌ هم‌ نيست‌ آنها را به‌ قتل‌ برسانند، بلكه‌ يا به‌ حقيقتِ دين‌ جاهلند كه‌ بايستي‌ به‌ آنان‌ بفهمانند.. يا كساني‌ هستند كه‌ در ورطة‌ گناهان‌ - در اثر آلودگي‌ محيط‌ و دوستان‌ و همنشينان‌ ناباب‌ - افتاده‌اند و لازم‌ است‌ كه‌ آنها را نجات‌ دهند.. و يا كساني‌ هستند كه‌ به‌ خاطر كارها و مشغله‌هاي‌ دنيوي‌، از آخرت‌ غافل‌ شده‌اند، و واجب‌ است‌ كه‌ آنها را بيدار كنند و متذكّر سازند؛ زيرا تذكّر و يادآوري‌ به‌ مؤمنين‌، هميشه‌ منفعت‌ مي‌بخشد.

شكّي‌ نيست‌ كه‌ لعن‌ و نفرين‌ مردم‌ - ولو گناهكار و منحرف‌ هم‌ باشند - آنها را اصلاح‌ نمي‌سازد و به‌ خير و نيكي‌ نزديك‌ نمي‌كند، و حتّي‌ آنها را از راه‌ خير و صلاح‌ دور مي‌سازد.. بلكه‌ بهتر آن‌ است‌ كه‌ به‌ برادر عاصي‌ و گناهكارش‌ نزديك‌ شود و او را به‌ اصلاح‌شدن‌ دعوت‌ كند و برايش‌ دعا نمايد؛ نه‌ اينكه‌ او را در دام‌ شيطام‌ رها سازد... يكي‌ از حكماء گفته‌ است‌:

«به‌ جاي‌ اينكه‌ تاريكي‌ را لعن‌ كني‌، شمعي‌ را روشن‌ كن‌ كه‌ راه‌ را روشن‌ نمايد!»...

اين‌ بود آنچه‌ كه‌ خواستم‌ به‌ وسيلة‌ آن‌ فرزندان‌ و جوانان‌ هوشيار و برومند و بيداردل‌ مسلمان‌ را نصيحت‌ كنم‌. كساني‌ كه‌ به‌ آنها علاقة‌ شديدي‌ دارم‌ و در اعماق‌ قلبم‌ جاي‌ دارند و هميشه‌ خيرخواه‌ و دلسوزشان‌ هستم‌، و ديگر چيزي‌ نمي‌گويم‌ مگر آنچه‌ كه‌ خطيب‌ پيامبران‌، شعيب‌ فرمود:

﴿إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ﴾ [هود: 88].

«من‌ تا آنجا كه‌ مي‌توانم‌ جز اصلاح‌ (خويش‌ و شما را) نمي‌خواهم‌، و توفيق‌ من‌ هم‌ (در رسيدن‌ به‌ حق‌ و نيكي‌ و زدودن‌ ناحق‌ و بدي‌) جز با (ياري‌ و پشتيباني‌) خدا (انجام‌پذيرفتني‌) نيست‌. تنها بر او توكّل‌ مي‌كنم‌ و فقط‌ به‌ سوي‌ او برمي‌گردم‌».

**پايان‌**

**با تشكر و سپاس فراوان از آقاي فائز ابراهيم محمد**